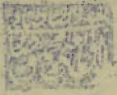


کتابخانه  
موسسه شورای  
اسلامی



۶۳۹



ن

کتابخانه مجلس شورای ملی	
تجدید نظر در کتب و کتبخانه مجلس شورای ملی	
مؤلف	آقای سید محمد صادق طباطبائی
موضوع	کتاب
تاریخ	۱۳۴۹
شماره ثبت کتاب	۴۱۴۴۴
شماره قفسه	۷۴۷۴

خطی اهدائی  
کتابخانه  
مجلس شورای  
اسلامی  
۶۳۹

مانند المجلد

فارسیت

ساز و ادبیات

ساز و ادبیات

کتابخانه مجلس شورای ملی

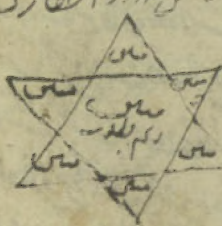
کتابخانه مجلس شورای ملی

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتابخانه مجلس شورای ملی



وقف

نقشه

نقشه

نقشه

نقشه

نقشه

نقشه

نقشه

نقشه

نقشه

نقشه

نقشه

نقشه

نقشه

نقشه



۶۲۹



۱

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: تحریر فی فہرہ لہ مدرائعیہ و طہرہ

مؤلف: .....  
جلد: ۱ (از کتب) (طہرہ) اهدائی  
آقای سید محمد صادق طباطبائی بہ کتابخانہ مجلس شورای ملی



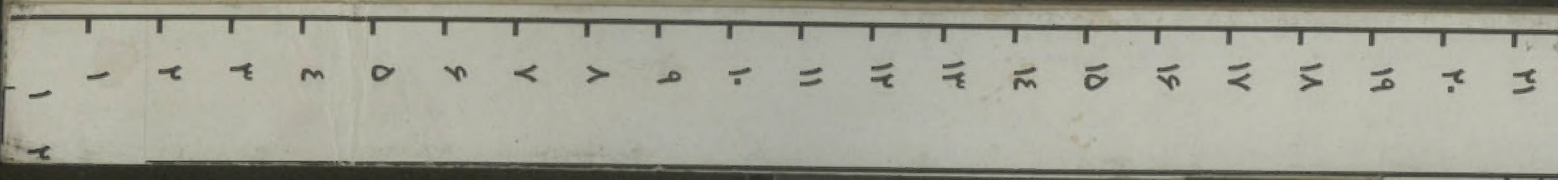
شماره ثبت کتاب

۳۴۷۲

کتابخانه  
مجلس شورای  
اسلامی

خطی اهدائی

۶۲۹









منتر میان هم نماز صبح نماز عصر کسلی خور در زهره روز چهارشنبه اول  
 کوزه عطار در نیم ساعت زهره استوی قمر نماز ظهر زحل میان هم نماز  
 منتری نماز عصر صبح خور در شمس در پنجشنبه اول روز منتری نیم ساعت  
 زهره و دقت استوی عطار در نماز ظهر قمر میان هم نماز زحل یا زهره  
 شمس خور در صبح اول روز زهره هم و شمس و دقت استوی صبح نماز ظهر  
 عطار در میان هم نماز قمر نماز عصر زحل خور در منتری باب در وقت شب  
 شمس که نماز حقیقی قمر خور در صبح هم منتری نماز عصر صبح که در شب  
 صبح صاف زهره هم شمس نماز شمس نماز عصر صبح و دقت خورشید هم شب  
 زهره یا کسلی عطار در صبح که در قمر صبح صادق زحل شنبه نماز شام  
 زهره نماز حقیقی عطار در محل خواب قمر زحل یا کسلی عطار در صبح که در  
 صبح صاف شمس چهارشنبه نماز شام صبح منتری نماز عصر زحل یا زهره  
 شب شمس چهارشنبه نماز شام صبح نماز حقیقی شمس محل خواب زحل یا زهره  
 یا کسلی عطار در صبح که در عطار در صبح صادق قمر شنبه نماز مغرب  
 شمس نماز حقیقی عطار در محل خواب زهره نیمه شب قمر یا کسلی عطار در صبح  
 که در منتری صبح صادق یا شب چهارشنبه نماز شام قمر نماز حقیقی منتری  
 محل خواب زحل یا زهره عطار در میان هم خور در شمس صبح که در زهره

صبح صاف عطار در صبح و ستور عمل نماید هر فرم نماید و سازم را حاصل آید در میان  
 مخالف و موافق اگر در محل صبح محل و ارد و قوس شمس یا یکدیگر دو ستاره سرطان  
 عصر بخت آید اینها یکدیگر دو ستاره جوزا و میزان و دلو و ای آید  
 و یا یکدیگر دو ستاره الثواب و شمس خاک و کواکب است و باب سیدانکه زهره  
 و منتری موافق اینها اگر دوستی خواهم میان دو کس کند اگر موافق اینها زودتر  
 حاصل شود و اگر موافق نباشد دیرتر عمل آید باب سیدانکه در آن ساعت  
 که تقوین کند اگر بعضی میباید پس معلوم شود باید پوشیده در جای پنهان  
 باید نوشتن و جامه های سیاه پوشیدن و آن زمان که قلم از زمین بعضی  
 تراشد روی قلم را از خود بردارد و این دعا بخواند و غضب الله علیه و  
 لعنهم و اعدائهم جهنم و مساوات مصیبت و چون قلم را قطع کند بگوید بظنقت  
 علی بعضی العداوت و در آن زمان که غریبت محبت میکند بر فرزند خود  
 پوشد و در جای پنهان نشیند و بخورد کند عود و غیره و چون قلم را تراشد  
 و روی بر خود کند و این آیه را بخواند قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی  
 بحسبکم الله و یغفر لکم ذنوبکم و الله غفور رحیم و قطع کند اگر از برای محبت  
 میکند که در آن سر کتابت کند در دست بنماید و اگر از برای بعضی میکند  
 که خوب است و بنماید و آن آیه که اگر از برای بعضی میکند که در











که ۲۲ است بخوانه یا هَلْ خَانِيَّةٌ يَا نُورُ اَيْتَهُ حُرُوكِ الْاَدْوَاعِ  
 السَّالِكَةِ الْمَسْكُونَةِ فِي مَرَدِّ الزُّكُورِ حَبِّ الْمَرْحُومَةِ الرَّكَّالِطَا  
 حَتَّى يُصْبِرَ الطَّالِبُ وَالْمَطْلُوبُ طَالِبٌ اَوْ فَوَائِدُهُ اِذَا  
 غَاثَتْكُمْ فَلَا تَنْقُضُوا الْاِيْمَانَ بَعْدَ تَوَكُّدِهَا وَذَلِكَ عَلَى اللَّهِ عَظِيمٌ  
 مَرَكٌ مَرَدِّ صُلْحِي سَفْكَاهُ مَرَكْسُ اَبْنِ اسْمِ رَاهِبٍ مَرْتَبَةٍ بِالْبَسْمِ كَيْ  
 دَفْعِ زَمِ عَقْرَبِ ۳ مَرْتَبَةٍ كُجَانَةٍ صَادِقًا بَارِضُونَ بَوْنِ هَدْيِي  
 نَصِيرًا وَخَوَاصِ ۲ در ۲ مخفی نمائند که دو در ۲ است و آن همه مستبر و نیت  
 و بعضی دیگر اعتبار نکرده اند چنانکه از نظر روضه العقیقی هم راست نباید  
 و صورتش اینست 

۳	۱	۲
۲	۳	۱
۱	۲	۳

 اما وقتی که این خانم  
 را ۳ در ۲ کنند میباید که این شکل را فتح باب خوانده است و اگر  
 کلید الناس نفس کنند و بزرگانی خانی نهند هر کس این خانم طاعت او باشد  
 دست بهر در بسته که نهند گشاده گردد و اگر دست بر دیوار نهند از پیش  
 بدر رود و اگر بر پوست گردن او بوی که در مع که در بیشتر بکار دارد کرد  
 بخند و صفت پیدا کردن الناس در مودن مافوت مد شده فتح خوانند که  
 از سو مار حقی حاصل کند و فکر که نفس که بر آرد و باشد جام الکینه بر سر  
 بچه او و صد کنند در حال بادا نشان بر در الناس بیاد در خون بر الکینه

المفکود  
مع کرب

نماید بفرموده که پسران الناس در خانه نفس بماند و نشان ایند الناس  
 باین طریق باید امیکند و دست عقاب خاص خاصیت دارد و بعد از آن ادوات  
 که مرغ بماند که در راه بر خوانند هر که نهند عادت او است که هر که سوار  
 بچه او حکم بکند الناس مبرر دست عقاب بی آرد و در سوار که که او در  
 بنهند در حال خشت و کل از هم بجز نهند و هر کس که اسب کند بر در و در ۲ در ۲  
 در او که در هر کس که باشد در بجز را در کند و بیهوش شود و دست قمار  
 خفا شد و میباید چنانچه بکار آید و بزرگان مار و جوم بماند و جبر سوار شود  
 کما طر شد که بر توانست رفته و شکست قمار آباد و در هر کس که بر توان داشت  
 باشد آن سنگ با جحفه دارد از علت یرقانی پاک شود اما سه در سه مخفی  
 اقباب سوزده در سه در سه در سه در سه در سه در سه در سه در سه  
 بر باب که کراس نوبتی در هر که باشد در سه در سه در سه در سه در سه  
 روی نهند از پیش بر در اما خواص ۳ در سه در سه در سه در سه در سه در سه  
 آدم و حضرت امیر المومنین مغول در خواص ۳ در سه در سه در سه در سه  
 حروف و قی الود است چند دفعه در سه در سه در سه در سه در سه در سه در سه  
 راست و یک سر کورانی جیب و یک درشت در بابت از ریخ خلاص شده و اس  
 شکر چنانچه بام که کله بنویسد نام او در بر از ریخ خلاص شود و در قی خواب  
 و قی کند و سنگ کمان در بالار که کور است و بجز شده و باز گردد و اگر هر چهار نظم



کافه کشند و هر یک در کوزه آب برنهند و در بهار رگوشه کت زار  
 و فنی کند و در آن موقع نایاب شود و چند مال خراسی سکه است که از  
 وایه اگر سر به کوفت مقطع در حواله ادبویه و باب عمل کند و بان است  
 خود را بشوید سحر باطل شود و اگر کبریه نشسته باشند بر زن همان صورت بوی  
 آورد که موثر است و فنی قدر در طرف بدنه در کت سنج و کواکب سعد  
 متعلق میشود بر پوست اگر بوی حاصل آید که در حرکت و از راه فنی  
 ملول شود و فنی قدر همان رد و فنی بعد در لقه فانی نگار و معاملان  
 معین باشد بر جمع حرکات و غالب که در برهم در نفس جفت بر روز نهر  
 میخارد و جانش بهر کس سخن گوید بر طبع او دارد و اگر در روز قمر و عت  
 قمر بخارد و در سفر جفت دل از جمع میخارد و خوف اخبر رسد و فنی اصحاب  
 نرین باشد بنویسد و ما فنی دل که در جهت که سر شود حاجت بر آید  
 و اگر بطبع اسد بنویسد و از آن قبیلها سزد بسم طلوع ملک  
 و در خوان بخور کند تا شتر عظیم دارد و اگر فرور در سنج با بقا بد باشد مرغ  
 باشد بسم در سخن نویسد میان ایشان تفویض کند و اگر قدر در جهوط  
 باشد رخیل مرغ در طبع دشت و اسم شخصی که متحول خواهد شد  
 بعد از کار خواهد به مار لشد و بهاده رخیل و عدلی لشد و ابه و مار

۱۲  
 او رصبت نگیر کرده وضع کند در شکت و در رشت شکت دایره  
 بکشد و در میان او اسبابه او کلمات نافه فنی بنویسد و در آن  
 شغل مانده نشود صورت شکت است

۲	۹	۴
۷	۵	۳
۶	۱	۱

۸	۳	۴
۱	۵	۹
۶	۷	۲

۶	۱	۱
۷	۵	۳
۲	۹	۴

بدنکه این سکه از چهار خانه توان کرد و بر صورت نظم طبعی جفت فنی  
 ابتدا از دویم خانه توان کرد و کت محبت از هر یک خانه کت و هر دو  
 انهد از خانه ششم کت و ابتدا از خانه ششم فنی فنی و هر یک از اس  
 اکتال موکلت و در سنج یکبار غراب است از هر یک کت و فنی  
 و تحریک و فنی در ترفیض و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم  
 تیغ و اول برکت زنگ است به که افند علم را تا کس بدست و اصل طبع  
 در سنج است که طبع است فنی فنی است که اسم طایب و مطلوب و ابه  
 محبت در رفق سنج در مثلاً طایفه مطلوب محمد اسم و دو و جلد کند و روز  
 از آن طرح کند و باقی به قسم کردم و یک قسم آن و هر یک از اس نام و نام  
 مردم هم هر

۹	۶	۱
۷	۵	۳
۶	۱	۱







4	9	3
7	8	6
1	1	2

١٦٥٨	١٦٥٩	١٦٦٠
١٦٦١	هذا العام بالتسليم	١٦٦٢
١٦٦٣	١٦٦٤	١٦٦٥

ان مروف علیز است کلمه ۳۳ ص ۷ است در مرکز بنده اعتبار ۱۵۴



1919

7	1	1
7	4	5
6		8

و	ف	ع
ا	م	و
ب	ص	ف

1	9	7
6		13
2	11	5

1	9	1
5	<del>1</del>	1
6	11	0

۱۰	۲	۳
۵	۴	۱۲
۴	۱۱	۸

و این هفت را بعد کسب به اعتراف و این از راه  
غرب است و استقرار خود علی خیمه کند مگر از برای  
ضروری اعلم عند الله حکمته اوصاف اسم مطلوب  
۳۱۳ و اسم طالب ۳۳۳ و عدد حبیب ۲۲ و عدد محبوب ۳۳ و عدد  
ایه زین للناس ۹۱۵۱ اول اسم مطلوب که صحر ۳۰۲ میباشد  
در خانه اول نویسد ۵۴۳ و حبیب است اضافه نموده در خانه  
دوم نویسد و باز ۲۲ اضافه نموده سه نویسد باز ۲۲ اضافه نموده ۴ نویسد  
و باز ۲۲ اضافه نموده در خانه نویسد باز ۳۳ اضافه نموده عدد اسم طالب  
که ۳۳۳ میباشد در خانه چهارم نویسد ۱۳۳ اضافه نموده در خانه ششم  
نویسد و باز ۲۲ اضافه نموده در خانه هفتم نویسد ۲۲ اضافه نموده در خانه  
هشتم نویسد و در خانه نهم نویسد و عددی که عدد است  
است در خانه دهم نویسد و باز ۲۲ اضافه نموده در خانه یازدهم نویسد و باز ۲۲  
اضافه نموده در خانه دهم نویسد و باز ۲۲ اضافه نموده در خانه سیزدهم نویسد  
خانه دهم متصل است اول اسم نموده آنچه از عدد درین الیاس ۹۱۵۱  
کم نموده عددی را در خانه ۱۳ نویسد باز ۲۲ اضافه نموده در خانه ۴۴ نویسد  
و باز ۲۲ اضافه نموده در خانه ۵۵ نویسد و باز ۲۲ اضافه نموده در  
خانه و این را بدین مثال در هر نام که تیر بسته و روشن کنه در درین  
باس در شیشه نموده رفعت الیاس کرم در آن نموده و چهار در هر  
نویسه الیاس اصبح علی و این ملاک ۴ حلال را جامع الشفقه و



و چهار خانه و دو بابی هر خانه از آن عدد استی چهار نموده که با یکدیگر جمع درست باشد  
و چهار خانه وسط را استی درست نموده که با یوشم بعد و هر یک از چهار خانه بسته  
و وقت خانه و یک را هر یک از آن خانه ها بعد و استی از استی خانه سه خانه غریبه  
درست نموده و کند در دو که جمع در شصت که از آن غریب و اب می خواند و آن  
غریبه که هفت هفت غریبه بخواند و غریب مناسب شود از آن که هفت شصت را و چهار خانه  
الغنا هر کس که باید و در آن عدد آن  
۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰  
۳۰۰ ۳۰۰ ۳۰۰  
۴۰۰ ۴۰۰ ۴۰۰  
۵۰۰ ۵۰۰ ۵۰۰  
۶۰۰ ۶۰۰ ۶۰۰  
۷۰۰ ۷۰۰ ۷۰۰  
۸۰۰ ۸۰۰ ۸۰۰  
۹۰۰ ۹۰۰ ۹۰۰  
۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰

$\frac{1}{\sqrt{2}}$	$\frac{1}{\sqrt{2}}$	$\frac{1}{\sqrt{2}}$	$\frac{1}{\sqrt{2}}$
$\frac{1}{\sqrt{2}}$	$\frac{1}{\sqrt{2}}$	$\frac{1}{\sqrt{2}}$	$\frac{1}{\sqrt{2}}$
$\frac{1}{\sqrt{2}}$	$\frac{1}{\sqrt{2}}$	$\frac{1}{\sqrt{2}}$	$\frac{1}{\sqrt{2}}$
$\frac{1}{\sqrt{2}}$	$\frac{1}{\sqrt{2}}$	$\frac{1}{\sqrt{2}}$	$\frac{1}{\sqrt{2}}$

[illegible]

1	2	3	4	5	6	7
2	3	4	5	6	7	8
3	4	5	6	7	8	9
4	5	6	7	8	9	10
5	6	7	8	9	10	11
6	7	8	9	10	11	12
7	8	9	10	11	12	13

[illegible][illegible]

در خصوص ابیات جمیع مخصوص کلامی ۱۲ هزار و نه دینار و در حدیث ۹۰۰۰



شنج و حکم و ارشادان، منی فکرم رسید و در ضمن بسم الله  
 حمد و ثنای بسم الله چون کسی مضطرب احوال باشد و هیچ اعمدی و سرای می  
 ندارد، بانه توبه ای میسر آید از عتق از بند و قهر و غلظت و غم و غم  
 نیست بگویند و شرفا خواندن این است که اول و مشهور از دو رکعت نماز کند و در  
 رکعت اول ۱۹ بار بسم الله از هر بار یکبار بگوید که ای خداوند عالم و در رکعت  
 دوم در رکعت دوم هم می خواند که ای خداوند عالم و در رکعت دوم هم می  
 بخواند که ای خداوند عالم که هر شیئی که بخواهد در دنیا و آخرت  
 آید و این بر من را بخواند که ای خداوند عالم که هر شیئی که بخواهد  
 مفضل و من مفضل و من مفضل و اگر از خیر ترا بخت نیاید که بخواهد  
 بکند که ده شرف و از هر یک ده صلوات و عزت و در چشم ملائک و فرشتات  
 و این است که در هر پنج بار که بسم الله مشغول که هر بار ده صلوات را بگوید  
 است اما بقیه در هر یک صدای الطور و در هر یک صدای الطور و در هر یک صدای الطور

و بعد از شوره بنا شد که الفبا ای سرچ  
نامت منتر اولیست و منتر ثانیه  
مدرسی منتر کواثر (۱۱) است در هر ورق سه دیوانه که در هر ورق

عبد الصمد بن عبد الوهاب	أحمد بن محمد بن عبد الوهاب	أحمد بن محمد بن عبد الوهاب	أحمد بن محمد بن عبد الوهاب
١٠٧٧	١٩٨٧	٢٢٠٢	٢٨٨١
١٩٨٨	١٠٨٠	٢٨٨١	٢٨٨١
٢٨٨٩	٢٢٠٠	١٩٨٩	١٠٧٩

عزير سويده فاعلمكم الله الى

۲۵۳۱	۲۵۳۲	۲۵۳۳	۲۵۳۴
۲۵۳۵	۲۵۳۶	۲۵۳۷	۲۵۳۸
۲۵۳۹	۲۵۴۰	۲۵۴۱	۲۵۴۲
۲۵۴۳	۲۵۴۴	۲۵۴۵	۲۵۴۶
۲۵۴۷	۲۵۴۸	۲۵۴۹	۲۵۵۰

حواله من امد العلم الذوالجلال  
 بكل دبرج من امد العلم الذوالجلال  
 وقدره من امد العلم الذوالجلال  
 بردي من امد العلم الذوالجلال  
 کبره من امد العلم الذوالجلال

$r_{11}$	$r_{12}$	$r_{13}$	$r_{14}$
$r_{21}$	$r_{22}$	$r_{23}$	$r_{24}$
$r_{31}$	$r_{32}$	$r_{33}$	$r_{34}$
$r_{41}$	$r_{42}$	$r_{43}$	$r_{44}$



به که در کفره طریقه بود باشد که ساعت درسم خود را عدد بگیرد و داخل عدد کند  
 و چون مربع تمام کند: از بیت این به را در یکجا بنویسد و بخور و نوزاد و مان صاحب  
 یکی سخن گوید و چون با خود دارد و این به ملازم خود و این به که اگر در پیش باشد  
 نوزاد کرد و اگر خیزد به خودی که چشم طاری عرو و حکم باشد در عتقات  
 اثر عظیم در در خواص قل الله ما کذا لک اما عتبات عدد بگیرد اگر کسی منضم  
 افتاده باشد به منجیه طلب کند این عدد و عدد در اسم الله تعالی اضافت کند  
 در مربع ثبت کند به علت سه و قدر معهود حمل نوشته شود بخور و نوزاد  
 و مفت از و بر روز: از بیت بخور و نوزاد در حالت خواندن سخن نگوید روز  
 یا شب چون این عمل کرده مغیب و جاه و دولتش روی نماید و اثر عظیم روی  
 نماید و اگر در عقب هر ناز و زد سازد فتح و جبهش روی نماید و اگر کسی  
 که در عدد قل الله رب را ۲۴۴ خلاص الم الله لاله الا هو ان شاء الله اگر کسی  
 جمله را در مربع بکشد در عتبات شمس و قمر و طالع و شمسی بخور و نوزاد  
 و آن مربع با خود در کف داشته دارد در میان طالع و حرمت و مایهیت باشد  
 و چون که در نوزاد شمس و قمر و طالع و شمسی بخور و نوزاد  
 و متوجه آن امر کسی از نوزاد شمس و قمر و طالع و شمسی بخور و نوزاد

الامر	لا اله الا الله	الامر	لا اله الا الله
۶۶	۱۳۵	۶۶	۱۳۵
۱۸۹	۶۶	۱۸۹	۶۶
۱۹۰	۱۳۵	۱۹۰	۱۳۵

و بخور و نوزاد و این مربع، خود دارد و طالع این به ملازم شمس و قمر و طالع و شمسی بخور و نوزاد  
 این به ان الله و ملائکته یطیون علی النبی و آله و عترته و این به عدد بگیرد و اسم خود داخل کند  
 چون شمس و قمر و طالع و شمسی بخور و نوزاد و این به عدد بگیرد و اسم خود داخل کند  
 چون بر این به ملازم خود طالع و شمسی بخور و نوزاد و این به عدد بگیرد و اسم خود داخل کند  
 و این عدد و عدد در عتبات شمس و قمر و طالع و شمسی بخور و نوزاد  
 این عدد و عدد در عتبات شمس و قمر و طالع و شمسی بخور و نوزاد  
 چون قمر و نوزاد شمس و قمر و طالع و شمسی بخور و نوزاد  
 و بعد در اسم الله تعالی بخور و نوزاد و این به عدد بگیرد و اسم خود داخل کند  
 عدد جمله بگیرد و این عدد اضافت کند و در مربع ثبت کند و در زیر شمس و قمر  
 و نام خضمان میرد زبان خضمان بسته شمس و قمر و طالع و شمسی بخور و نوزاد  
 و خضمان من الله الیه و من یتوکل علی الله فاعلم ان الله مع الصابین  
 حتم یکم علی انهم لا یفلتون احتسوا و طالع و شمسی بخور و نوزاد و این به عدد بگیرد و اسم خود داخل کند  
 این به عدد بگیرد و این عدد اضافت کند و در مربع ثبت کند و در زیر شمس و قمر  
 و در مربع ثبت کند اثر عظیم روی نماید و این از جمله بخت خواص به محبت  
 حتم که در عتبات شمس و قمر و طالع و شمسی بخور و نوزاد و این به عدد بگیرد و اسم خود داخل کند  
 الارض جیفا ما الفقت بین قلوبهم و کلوا فی القتل انهم عنین حکم بگیرد و اسم  
 قاتل و مطلوب و کافر هر دو و اضافت عدد به کند و در مربع ثبت کند و در شمس و قمر  
 و عتبات در اسم الله تعالی بخور و نوزاد و این به عدد بگیرد و اسم خود داخل کند  
 مستخر از خود و طالع و شمسی بخور و نوزاد و این به عدد بگیرد و اسم خود داخل کند  
 محبت به و فانه حقیق بخور و نوزاد این به عدد بگیرد و اسم خود داخل کند و اگر کسی از نوزاد



مجمع این حد و مکرر و عدد اسم طالب و قلوب افاضه کنند از عظیم خورشید و انوار  
سفر وی شده و باید که قرآن طریقه بر مژه باشد و ساعت زمره و دستری اوی و انبیت  
ازین لباس تا حسن الملبس چون عکس کند و از مجاریت خاص ای آقا و انوار  
هذه القرات تا بقیه و من جمله سر کرده فی اجتماع و حیایان چون اسم انجمن  
اضافه این حد کند در میان ثبت کند ساعت موافق مقصود حاصل شود و اثر  
عظیم روی دهد و خاصا بطلد جانکام رسول من الفک خورشید علیه ما عظم جوی  
علیکم المومنین بوقت عجم حول کی احوالی مضر و کینی کبرند اسم خود و اسم انجمن  
چون کبر و عدد این در هر یک بکارند ساعت موافق مقصود حاصل شود و در هر طریقه  
بعد حول ثبت بکشد و است چهار رستنه رسد حول مردم حصه باشد و دو رکعت  
نما کند و در رکعت اول یکبار فاتحه و بیت دهد و بعد چهارم تا آخر بخواند و حوت  
سلام بدارد و بعد از نوبت صلوات فرستد بعد از آن سر بچند حد و بقیه نوبت  
بگوید یا رحیم ملائکه اینان من کن حول این نماز کند و ده نوبت هر روز این را  
بخواند و روزی یکبار در میان ذکر کرده تا غایتی که صفت شکر آن کرد و خواندن و من  
ببق الله مجمل که بخیرها و بر خیر من صحت لا ینقص حول کی فقر و شکست  
باشد این ابر را بگوید یا اسم ان شخص و در میان ثبت کند ساعت موافق و  
به عقب هر نماز بعد از اسم بخواند و اگر نتواند بچند نوبت هر روز که از حد المصعب  
حقان در رزق و عدنی روی کند و کرده و در هر یک را با حقه کلاه بدارد و خاصا  
ایه قل ان الفضل بعد الله قویته من انما و انکه و انکه علم شخص بر حمت  
من و شاء و الله ذو الفضل العظیم حول این ابر را در هر یک روی در میان موافق  
مقرر تا آخر بعد از هر روز که کند و بجز که کثرت می دهد سید است و در هر یک

و فرقی است عظیم دارد و ضلالت او را عظیم دارند و طریقه و عدله و منافع  
الغسل با عظم حول این ابر را در هر یک با حقه کلاه بدارد و خاصا  
که بعد از هر نماز که کند و بجز که کثرت می دهد سید است و در هر یک  
بکارند و این ابر را در هر یک با حقه کلاه بدارد و خاصا  
نخواند و این ابر را در هر یک با حقه کلاه بدارد و خاصا  
ارما ازین ابر خیر دهند و حقیقت استغفار این ابر را در هر یک با حقه کلاه بدارد  
شکست کرد و در هر یک که کند و بجز که کثرت می دهد سید است و در هر یک  
و از عظیم در هر یک با حقه کلاه بدارد و خاصا  
با حقه کلاه بدارد و خاصا  
سر نهاده که انچه شایسته و برتر چشم بخیر و اگر در هر یک با حقه کلاه بدارد  
و با حقه کلاه بدارد و خاصا  
حتی حدیثی که در هر یک با حقه کلاه بدارد و خاصا  
و با حقه کلاه بدارد و خاصا  
که در هر یک با حقه کلاه بدارد و خاصا  
ابر را در هر یک با حقه کلاه بدارد و خاصا







نشد و اگر او بنگاه ندایی در صورت بجای نیازی و تا کارش بجان نرسد  
 منقوله عین عملی که که گشادی روی نماید و اگر خواهی که کنی هر چند چون شرح  
 میخ باقی بماند این شکل است که در صورتی که در صورتی که در صورتی که در صورتی که  
 نوبت این است که بگوید که در صورتی که در صورتی که در صورتی که در صورتی که  
 بسیارشان بماند این شکل در صورتی که در صورتی که در صورتی که در صورتی که  
 و از دوخت آرد با و در تمام طرز و در صورتی که در صورتی که در صورتی که

901	900	90
909	908	907
906	905	904

مجموع در این صورت و در صورتی که در صورتی که در صورتی که در صورتی که  
 میخ در صورتی که در صورتی که در صورتی که در صورتی که در صورتی که  
 این جوان مرده و آب دهان بر آن اندازد و در صورتی که در صورتی که  
 بگوید بعد از آن که در صورتی که در صورتی که در صورتی که در صورتی که  
 محبوبی که در صورتی که در صورتی که در صورتی که در صورتی که  
 این شکل بنویسد و در وسط او یکدینا رنفر بخند در چند در این درون  
 تا یک آن به همان که در صورتی که در صورتی که در صورتی که در صورتی که

3	9	3
3	8	3
3	1	3

باید بدین شکل بدانکه طرفه حکمی بویان اینان است که هرگاه خواهند  
 از این طرفه که در صورتی که در صورتی که در صورتی که در صورتی که  
 و قیاسی که در صورتی که در صورتی که در صورتی که در صورتی که  
 در صورتی که در صورتی که در صورتی که در صورتی که در صورتی که  
 دوم حالت عدد که آنرا است اصانه برسم کنند و گویند باین اسم عدد عدد  
 که آن را که است اصانه برسم کنند و گویند باین اسم عدد عدد  
 و نام برسم اصانه کند و تعلق دهند و گویند باین اسم عدد عدد

عزیزت عظیم و اقصی علمم بجای میزبان و بیکم با سید سل و سید سل و سید سل و سید سل  
 سبط سل و سید سل و سید سل و سید سل و سید سل و سید سل و سید سل و سید سل  
 و اجبت اند و نام محمد عیسی سید سل و سید سل و سید سل و سید سل و سید سل و سید سل  
 و سید سل و سید سل و سید سل و سید سل و سید سل و سید سل و سید سل و سید سل

عرب بسیار و در این صورتی که در صورتی که در صورتی که در صورتی که در صورتی که  
 حمد و ثناء خداوند عز و جل و در صورتی که در صورتی که در صورتی که در صورتی که  
 شکل از این است که در صورتی که در صورتی که در صورتی که در صورتی که  
 و در صورتی که در صورتی که در صورتی که در صورتی که در صورتی که  
 بنویسد و نام او در بر سر عدد بنویسد و در صورتی که در صورتی که  
 و سید سل و سید سل و سید سل و سید سل و سید سل و سید سل و سید سل و سید سل  
 کشد و هر یک در کوزه قلاب بریزد بنویسد و در صورتی که در صورتی که  
 دفع کند و در آن موقع نلایب شود و جهت باطلی که این شکل کار دوازده  
 الکتری که در صورتی که در صورتی که در صورتی که در صورتی که در صورتی که  
 بنویسد باین شکل و اگر کسی بخواهد بداند در صورتی که در صورتی که  
 مؤثر است و چون فرموده است باشد و در صورتی که در صورتی که  
 و بنظر معجزه و بیست است و بنویسد حامل اقدار کرد و حرکت و از راه رفتن  
 طولانی شود و چون که بر طایف رسید و ناظر بید در این فرقه خالص بکار و حاصل  
 او همین باشد که کائنات غالب کرده و در صورتی که در صورتی که در صورتی که  
 سفر بخندارد از جمیع مکان و خوفی که باشد و چون اجتماع بنویسد















۱۷ آذوقی امیوات السکدی بحق اترنانه وحق تورد ودر باره بنانه  
خوش قیاسی خواه سفید و بالوان مجله در زمین مناک و حق کتد  
و ۱۲۳۲ م جودی ان گذارد ضابطه ۳۱۲۸ م ۳۱۲۸ م  
براون رسد و در صورتی که در وقت رسیدن به اینجا بسبب دیند و عسافانی که نوشته  
شد بلافاصله تکرار میگردد و باشد تا آمدن آن شخص از راه او میسر شود  
سم نوبت رسید و بنابر درخواست بر وضع عقرب کتود گذارد اسم انجا باشد  
و از جمله مجربانست که لا ایچی کیت د ارا اخی و رنگ مز قارما  
سرد که جو که در یک کر ادا حالت کیت محبت او نکا کرد انک  
باب سبب بیک لاطفاء غضب الاعادی و غنی هم آفرانده ام و ان  
لم یکنک ان تقیر اذ امهم فینبغی ان تقیر فی الطریق بحیث اذا استقبلته  
تختم و تنقش علیه و انعم من خواصه انه ان کتبت و علفت علی عینک  
الا براء اند علی ابار حق سلاما بقدرت الهی و ان اردت هر چه  
فاکتب و علق علی قاره و اطرحها فدام الحصر فان الحصر لا یقدر علی اخلا  
و اما که و ذلک الحجاب ادم حمیه به جوده استند کاشته  
بد بد همه همه شنی استایان بی شفا هر خواص کتد  
کون اراکی جو کنی پنا لکاکا او در می ایند لانی کون  
لاکه لای نواصلا لانی کتک نراسی کهر با هم سنگ نه (حی)

[illegible]







[illegible]

نکاح است و ما بیض را نامی اسم اما طریقه مقرر فائده او جهانت که نه در ۵  
 صریحیم ۲۵ شود که او را در فرم ۲۵ شود در نصفه که در نیم باشد  
 در ۵ در ۵ که از بد او جمله عدوان اسم بر طریقه نشسته آنچه مانند قوت  
 کند و یک قسم در خانه اولی بنفند و تمام کنند بدو سال ۱۳۵۵ به طریقه  
 قسم ۱۴ که ۵ است در خانه چهارم و تمام کرد و او طریقه و دم یک  
 ۱۴ از نیم و تمام کنیم مثل اسم الفوف ال دو خانه کنز در خانه ۱۴  
 بعد از افوایم ۱۴ تمام کنیم مثل اسم الفوف ال دو خانه کنز در خانه ۱۴  
 در خانه ۱۴ از نیم و تمام کنیم مثل اسم الفوف ال دو خانه کنز در خانه ۱۴  
 خانه ۱۴ از نیم و تمام کنیم مثل اسم الفوف ال دو خانه کنز در خانه ۱۴  
 بخش نظروان فائست که اسم ۵ مرقی در بقیع اول در او شده بود و او  
 هر یک هر یک خانه را چهار خانه دیگر در نصف در او شده بود و او

و اگر اسم خود در دفتران اول نقد و نام مادر خود در دفتر دوم و نام  
مطلوب در دفتر سوم و نام مادرش در دفتر چهارم و ابل همان اسم مادر بزرگ  
در دفتر پنجم و این شکل خود و قیمت این عیال را بطریق که افکار  
واضحا معلوم است بشمار تمام کند چون طالب با خود دارد مطلوب سخن  
وی کرده و اگر خواهی که عقداست آن کنی هر چند که بداند اسم ایشان  
بجز در مجلس نیست کند و در حدود روزی سه سال نقد  
که زبان جمله خصمان بر روی او بسته کرد و دامن سوداگران و ام

از واهن در ساقهای طرف اندازی

۳۸	۵	۳۶
----	---	----

در کسم دلا که بر دگر دناهای در بر بقای ستغنی شوند و سر گردان  
شوند در روز دلا و صبح ساجتگی بخش و قتی که قمر باطل بود و مرغ  
باز دناظر عازد ستغنی بخار دگر در قیاس دلا و ۳۸ باشد و باز دلا  
بقی قمر در آن موضع عیساند که قمر قمر شود و دلا و ۳۸  
هر که سوال از دگر دناهای در بر بقای ستغنی شوند و سر گردان  
شوند در روز دلا و صبح ساجتگی بخش و قتی که قمر باطل بود و مرغ  
باز دناظر عازد ستغنی بخار دگر در قیاس دلا و ۳۸ باشد و باز دلا  
بقی قمر در آن موضع عیساند که قمر قمر شود و دلا و ۳۸

۳۸	۵	۳۶
----	---	----

P	PM	PA	A	S
19	17	16	10	✓
21	11	12	10	Δ
1	15	9	14	FD
2	14	12	14	FS







[illegible][illegible]







دوست اگر رحم فلان زن بخور در بازو بندد و هر خواهری بسزد اگر سینه زد  
سوده را در غوطه کند که هر دوسه را باز بماند و در دمان نیک دارد  
و معجزه می دهد در دست گرفته است است است با دران معجزه پیدا میکند  
عجب است بدو معجزه می دهد در کوزه کرده سر او را لایق کند  
صدرا را با آب کراب حوضی را بنواهند به چند جز را با آب  
کرده در آب می اندازند و در آب کراب است که در آب می اندازند  
کرده آب را در گشت راز باشند از آب کراب است که در آب  
بود و خسته بود و در آب کراب است که در آب کراب است که در آب  
بچه است که در آب کراب است که در آب کراب است که در آب  
رطب سده باشد نماید

توان کردن که والا که بسیار بی خدمت و اسراف استوار متفق هر بار  
و ترک محرمات و از ارعاد و ترک اعتدال صحت حق اهل نزار و ترک تردد کنی ۵  
حق او اهل یونان که بکینجات مسلمین و ذوقا و حال کجاست آن در حکومت  
و اهل دیوان و دیگر منع علم لغز مقدور و بیار که متفق باشد بر معرود  
در این مکر و منظور حقا الغیب دانستن ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰ ۵۱ ۵۲ ۵۳ ۵۴ ۵۵ ۵۶ ۵۷ ۵۸ ۵۹ ۶۰ ۶۱ ۶۲ ۶۳ ۶۴ ۶۵ ۶۶ ۶۷ ۶۸ ۶۹ ۷۰ ۷۱ ۷۲ ۷۳ ۷۴ ۷۵ ۷۶ ۷۷ ۷۸ ۷۹ ۸۰ ۸۱ ۸۲ ۸۳ ۸۴ ۸۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۸۹ ۹۰ ۹۱ ۹۲ ۹۳ ۹۴ ۹۵ ۹۶ ۹۷ ۹۸ ۹۹ ۱۰۰ ۱۰۱ ۱۰۲ ۱۰۳ ۱۰۴ ۱۰۵ ۱۰۶ ۱۰۷ ۱۰۸ ۱۰۹ ۱۱۰ ۱۱۱ ۱۱۲ ۱۱۳ ۱۱۴ ۱۱۵ ۱۱۶ ۱۱۷ ۱۱۸ ۱۱۹ ۱۲۰ ۱۲۱ ۱۲۲ ۱۲۳ ۱۲۴ ۱۲۵ ۱۲۶ ۱۲۷ ۱۲۸ ۱۲۹ ۱۳۰ ۱۳۱ ۱۳۲ ۱۳۳ ۱۳۴ ۱۳۵ ۱۳۶ ۱۳۷ ۱۳۸ ۱۳۹ ۱۴۰ ۱۴۱ ۱۴۲ ۱۴۳ ۱۴۴ ۱۴۵ ۱۴۶ ۱۴۷ ۱۴۸ ۱۴۹ ۱۵۰ ۱۵۱ ۱۵۲ ۱۵۳ ۱۵۴ ۱۵۵ ۱۵۶ ۱۵۷ ۱۵۸ ۱۵۹ ۱۶۰ ۱۶۱ ۱۶۲ ۱۶۳ ۱۶۴ ۱۶۵ ۱۶۶ ۱۶۷ ۱۶۸ ۱۶۹ ۱۷۰ ۱۷۱ ۱۷۲ ۱۷۳ ۱۷۴ ۱۷۵ ۱۷۶ ۱۷۷ ۱۷۸ ۱۷۹ ۱۸۰ ۱۸۱ ۱۸۲ ۱۸۳ ۱۸۴ ۱۸۵ ۱۸۶ ۱۸۷ ۱۸۸ ۱۸۹ ۱۹۰ ۱۹۱ ۱۹۲ ۱۹۳ ۱۹۴ ۱۹۵ ۱۹۶ ۱۹۷ ۱۹۸ ۱۹۹ ۲۰۰ ۲۰۱ ۲۰۲ ۲۰۳ ۲۰۴ ۲۰۵ ۲۰۶ ۲۰۷ ۲۰۸ ۲۰۹ ۲۱۰ ۲۱۱ ۲۱۲ ۲۱۳ ۲۱۴ ۲۱۵ ۲۱۶ ۲۱۷ ۲۱۸ ۲۱۹ ۲۲۰ ۲۲۱ ۲۲۲ ۲۲۳ ۲۲۴ ۲۲۵ ۲۲۶ ۲۲۷ ۲۲۸ ۲۲۹ ۲۳۰ ۲۳۱ ۲۳۲ ۲۳۳ ۲۳۴ ۲۳۵ ۲۳۶ ۲۳۷ ۲۳۸ ۲۳۹ ۲۴۰ ۲۴۱ ۲۴۲ ۲۴۳ ۲۴۴ ۲۴۵ ۲۴۶ ۲۴۷ ۲۴۸ ۲۴۹ ۲۵۰ ۲۵۱ ۲۵۲ ۲۵۳ ۲۵۴ ۲۵۵ ۲۵۶ ۲۵۷ ۲۵۸ ۲۵۹ ۲۶۰ ۲۶۱ ۲۶۲ ۲۶۳ ۲۶۴ ۲۶۵ ۲۶۶ ۲۶۷ ۲۶۸ ۲۶۹ ۲۷۰ ۲۷۱ ۲۷۲ ۲۷۳ ۲۷۴ ۲۷۵ ۲۷۶ ۲۷۷ ۲۷۸ ۲۷۹ ۲۸۰ ۲۸۱ ۲۸۲ ۲۸۳ ۲۸۴ ۲۸۵ ۲۸۶ ۲۸۷ ۲۸۸ ۲۸۹ ۲۹۰ ۲۹۱ ۲۹۲ ۲۹۳ ۲۹۴ ۲۹۵ ۲۹۶ ۲۹۷ ۲۹۸ ۲۹۹ ۳۰۰ ۳۰۱ ۳۰۲ ۳۰۳ ۳۰۴ ۳۰۵ ۳۰۶ ۳۰۷ ۳۰۸ ۳۰۹ ۳۱۰ ۳۱۱ ۳۱۲ ۳۱۳ ۳۱۴ ۳۱۵ ۳۱۶ ۳۱۷ ۳۱۸ ۳۱۹ ۳۲۰ ۳۲۱ ۳۲۲ ۳۲۳ ۳۲۴ ۳۲۵ ۳۲۶ ۳۲۷ ۳۲۸ ۳۲۹ ۳۳۰ ۳۳۱ ۳۳۲ ۳۳۳ ۳۳۴ ۳۳۵ ۳۳۶ ۳۳۷ ۳۳۸ ۳۳۹ ۳۴۰ ۳۴۱ ۳۴۲ ۳۴۳ ۳۴۴ ۳۴۵ ۳۴۶ ۳۴۷ ۳۴۸ ۳۴۹ ۳۵۰ ۳۵۱ ۳۵۲ ۳۵۳ ۳۵۴ ۳۵۵ ۳۵۶ ۳۵۷ ۳۵۸ ۳۵۹ ۳۶۰ ۳۶۱ ۳۶۲ ۳۶۳ ۳۶۴ ۳۶۵ ۳۶۶ ۳۶۷ ۳۶۸ ۳۶۹ ۳۷۰ ۳۷۱ ۳۷۲ ۳۷۳ ۳۷۴ ۳۷۵ ۳۷۶ ۳۷۷ ۳۷۸ ۳۷۹ ۳۸۰ ۳۸۱ ۳۸۲ ۳۸۳ ۳۸۴ ۳۸۵ ۳۸۶ ۳۸۷ ۳۸۸ ۳۸۹ ۳۹۰ ۳۹۱ ۳۹۲ ۳۹۳ ۳۹۴ ۳۹۵ ۳۹۶ ۳۹۷ ۳۹۸ ۳۹۹ ۴۰۰ ۴۰۱ ۴۰۲ ۴۰۳ ۴۰۴ ۴۰۵ ۴۰۶ ۴۰۷ ۴۰۸ ۴۰۹ ۴۱۰ ۴۱۱ ۴۱۲ ۴۱۳ ۴۱۴ ۴۱۵ ۴۱۶ ۴۱۷ ۴۱۸ ۴۱۹ ۴۲۰ ۴۲۱ ۴۲۲ ۴۲۳ ۴۲۴ ۴۲۵ ۴۲۶ ۴۲۷ ۴۲۸ ۴۲۹ ۴۳۰ ۴۳۱ ۴۳۲ ۴۳۳ ۴۳۴ ۴۳۵ ۴۳۶ ۴۳۷ ۴۳۸ ۴۳۹ ۴۴۰ ۴۴۱ ۴۴۲ ۴۴۳ ۴۴۴ ۴۴۵ ۴۴۶ ۴۴۷ ۴۴۸ ۴۴۹ ۴۵۰ ۴۵۱ ۴۵۲ ۴۵۳ ۴۵۴ ۴۵۵ ۴۵۶ ۴۵۷ ۴۵۸ ۴۵۹ ۴۶۰ ۴۶۱ ۴۶۲ ۴۶۳ ۴۶۴ ۴۶۵ ۴۶۶ ۴۶۷ ۴۶۸ ۴۶۹ ۴۷۰ ۴۷۱ ۴۷۲ ۴۷۳ ۴۷۴ ۴۷۵ ۴۷۶ ۴۷۷ ۴۷۸ ۴۷۹ ۴۸۰ ۴۸۱ ۴۸۲ ۴۸۳ ۴۸۴ ۴۸۵ ۴۸۶ ۴۸۷ ۴۸۸ ۴۸۹ ۴۹۰ ۴۹۱ ۴۹۲ ۴۹۳ ۴۹۴ ۴۹۵ ۴۹۶ ۴۹۷ ۴۹۸ ۴۹۹ ۵۰۰ ۵۰۱ ۵۰۲ ۵۰۳ ۵۰۴ ۵۰۵ ۵۰۶ ۵۰۷ ۵۰۸ ۵۰۹ ۵۱۰ ۵۱۱ ۵۱۲ ۵۱۳ ۵۱۴ ۵۱۵ ۵۱۶ ۵۱۷ ۵۱۸ ۵۱۹ ۵۲۰ ۵۲۱ ۵۲۲ ۵۲۳ ۵۲۴ ۵۲۵ ۵۲۶ ۵۲۷ ۵۲۸ ۵۲۹ ۵۳۰ ۵۳۱ ۵۳۲ ۵۳۳ ۵۳۴ ۵۳۵ ۵۳۶ ۵۳۷ ۵۳۸ ۵۳۹ ۵۴۰ ۵۴۱ ۵۴۲ ۵۴۳ ۵۴۴ ۵۴۵ ۵۴۶ ۵۴۷ ۵۴۸ ۵۴۹ ۵۵۰ ۵۵۱ ۵۵۲ ۵۵۳ ۵۵۴ ۵۵۵ ۵۵۶ ۵۵۷ ۵۵۸ ۵۵۹ ۵۶۰ ۵۶۱ ۵۶۲ ۵۶۳ ۵۶۴ ۵۶۵ ۵۶۶ ۵۶۷ ۵۶۸ ۵۶۹ ۵۷۰ ۵۷۱ ۵۷۲ ۵۷۳ ۵۷۴ ۵۷۵ ۵۷۶ ۵۷۷ ۵۷۸ ۵۷۹ ۵۸۰ ۵۸۱ ۵۸۲ ۵۸۳ ۵۸۴ ۵۸۵ ۵۸۶ ۵۸۷ ۵۸۸ ۵۸۹ ۵۹۰ ۵۹۱ ۵۹۲ ۵۹۳ ۵۹۴ ۵۹۵ ۵۹۶ ۵۹۷ ۵۹۸ ۵۹۹ ۶۰۰ ۶۰۱ ۶۰۲ ۶۰۳

[illegible]







[illegible]

۱۲۰

[illegible][illegible][illegible]











محمد مصطفیٰ در مسجد النبی از ۱۷۹ تا ۱۸۱ هجری قمری

[illegible]

۱۰	۶	۱	۸
۱۱	۷	۵	۳
۵	۳	۹	۴

۸	۱	۶	اسما
۳	۵	۷	لحمیا
۴	۹	۲	۵

دانه دانه در هر دانه اوله دانه  
دوره دانه نمونه ماهارون ویر  
دانه نمونه یا مارون ویر  
دانه دانه نمونه یا مارون ویر

فتر اسم مطلوب و از ادغام نام نهاد در لغت توبه و در آتش انوارند و در  
نفت آتش این اخلاقی هر دو نام یکبار مورد قضا فی مابین الله شطوطا  
نخواهیم که آن شخص بقرار و نیز در نام کرد از خود اگر خواهر که کسریه  
از عشق خود بقرار کرد اینها و در باره نمک در باره نمک مرثیه  
ای از دردی بخوان و در دستش اندازد و بگوید مطلوب و به بقرار  
و در نام کرد اسم الله الرحمن فی صحیفه کبریه هر روز غرض مطهره  
ملایک سیفیه که با جوده عقد نسا محبت توبه و ماوی می کن  
کوه امان در زمان لغت ملایک داشت اسم

[illegible][illegible]

٧٨  
لادخرا الحجاب الشاخص بالحجاب المعلق وبها  
الحجاب المحض والفوق واجلبيون واظنقوني بدبي اظا  
والمطلوب وطس له در بر اعدان مامر اهل ارب

ای میخ حضرت یوحنا که در قفسه دان آمده و در وقت دانه باغی در زیر  
 لاله دان السی که در وقت دانه در میان آید دان شده از که در دانی

ج	ص	ث	ع
۱	۲	۳	۴

مرکز اسرار انجمن در مدینه  
 قلم انجمن می کند جدا ۱۲ مهر ۱۳۰۲

١	٢	٣	٤
٥	٦	٧	٨
٩	١٠	١١	١٢
١٣	١٤	١٥	١٦

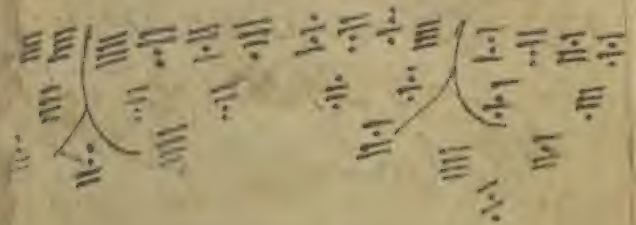
[illegible][illegible]





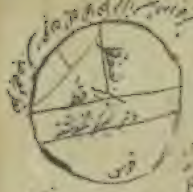
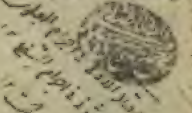


که کائنات را در حصول طلب مسرت و در دفع ساد هم قدر  
در دستر خواند نه از دست کفر نترسد و اولاد نه دستگیر طلب  
نویسد مطلب خود را و دیگر در کمال کفر و غفلت و غلام  
لا اله الا الله انت با جبر اعلی سجاد ما لوفائیل  
اف لمت با مرستیل من الطالین ما کلکائل



ما أنشئ من قبله مخلوق مدلاذ مهلبق موكبة مدلاذ ما دواذ

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰

[illegible][illegible]







و قوس از این دایره که میان خط البروج و معدل النهار است  
از جانب اقربا از حدیثه تا خط کوئینده و از جانب دیگر  
و منطبق البروج است از اجزای کوئینده و دایره افق  
است و آن خطی باشد که بر خط کوئینده از سمت راست  
قلب است و سمت قدم و مراد سمت راست این خط است از خط  
خط که در مرکز عالم است سمت قامت خط که در آن نقطه  
شده و معبر آن سمت قدم است و این دایره که با دو نیم کند  
یک ظاهر و مرئی و آن نیمه که در جانب سمت راست است و در  
تغیر و غیر مرئی و آن نیمه که در جانب سمت قدم و این دایره  
در هر طرف که کوئینده معلوم شود و تقصیف معدل النهار کند  
بر هر نقطه یک از نقطه مشرق است که کوئینده و یک از نقطه مغرب  
و مغرب است که کوئینده و خط که در هر یک از میان این خط  
خط از خط مشرق و مغرب کوئینده و منطبق البروج است از هر  
کدام که در خط یک از طالع و دیگر را خطی و سایر کوئینده  
و قوس از این دایره که میان خط البروج و معدل النهار است  
کوئینده و خط مشرق است از جانب اقرب البروج یا مرکز  
کوئینده و خط مغرب است از جانب مغرب البروج یا مرکز  
کوئینده و دایره نصف النهار است و آن خطی که در هر یک  
و قوس

و قوس از این دایره که میان خط البروج و معدل النهار است  
از جانب اقربا از حدیثه تا خط کوئینده و از جانب دیگر  
و منطبق البروج است از اجزای کوئینده و دایره افق  
است و آن خطی باشد که بر خط کوئینده از سمت راست  
قلب است و سمت قدم و مراد سمت راست این خط است از خط  
خط که در مرکز عالم است سمت قامت خط که در آن نقطه  
شده و معبر آن سمت قدم است و این دایره که با دو نیم کند  
یک ظاهر و مرئی و آن نیمه که در جانب سمت راست است و در  
تغیر و غیر مرئی و آن نیمه که در جانب سمت قدم و این دایره  
در هر طرف که کوئینده معلوم شود و تقصیف معدل النهار کند  
بر هر نقطه یک از نقطه مشرق است که کوئینده و یک از نقطه مغرب  
و مغرب است که کوئینده و خط که در هر یک از میان این خط  
خط از خط مشرق و مغرب کوئینده و منطبق البروج است از هر  
کدام که در خط یک از طالع و دیگر را خطی و سایر کوئینده  
و قوس از این دایره که میان خط البروج و معدل النهار است  
کوئینده و خط مشرق است از جانب اقرب البروج یا مرکز  
کوئینده و خط مغرب است از جانب مغرب البروج یا مرکز  
کوئینده و دایره نصف النهار است و آن خطی که در هر یک  
و قوس

افق و بر خط معدل النهار که در دایره افق تقصیف کند  
و بر هر نقطه یک از خط طالع که در خط طالع باشد نقطه  
کوئینده و دیگر از خط طالع که در خط طالع باشد  
این هر نقطه از خط طالع تقصیف النهار کوئینده و در خط  
در نقطه مشرق و مغرب باشد و منطبق البروج نیز تقصیف  
بر هر نقطه یک از دایره افق است عاشر و دوازده  
و دیگر از ربع و دوازده افق کوئینده و نیز تقصیف کند  
از نصف خط هر و نصف خط معدل النهار و قوس از این  
که میان خط معدل النهار و دایره افق میان خط افق  
و دایره معدل النهار است از جانب اقرب از هر  
کوئینده و دایره مشرق و مغرب است و دایره اول البروج  
نیز کوئینده و آن خطی که در خط طالع و بر خط طالع النهار  
که در دایره این دایره هر خط طالع و جزو باشد و دایره  
و سایر است و از سمت راست و آن خطی که در خط طالع  
البروج و بر خط طالع است که در دایره افق و خط طالع  
و سایر است و از تقصیف کند هر یک از نصف خط هر و نصف  
خط از خط البروج و قوس از این که میان افق و خط طالع  
البروج میان خط البروج و خط افق است از جانب  
اقرب از هر خطی که کوئینده و دایره هر خط طالع  
و قوس

افق و بر خط معدل النهار که در دایره افق تقصیف کند  
و بر هر نقطه یک از خط طالع که در خط طالع باشد نقطه  
کوئینده و دیگر از خط طالع که در خط طالع باشد  
این هر نقطه از خط طالع تقصیف النهار کوئینده و در خط  
در نقطه مشرق و مغرب باشد و منطبق البروج نیز تقصیف  
بر هر نقطه یک از دایره افق است عاشر و دوازده  
و دیگر از ربع و دوازده افق کوئینده و نیز تقصیف کند  
از نصف خط هر و نصف خط معدل النهار و قوس از این  
که میان خط معدل النهار و دایره افق میان خط افق  
و دایره معدل النهار است از جانب اقرب از هر  
کوئینده و دایره مشرق و مغرب است و دایره اول البروج  
نیز کوئینده و آن خطی که در خط طالع و بر خط طالع النهار  
که در دایره این دایره هر خط طالع و جزو باشد و دایره  
و سایر است و از سمت راست و آن خطی که در خط طالع  
البروج و بر خط طالع است که در دایره افق و خط طالع  
و سایر است و از تقصیف کند هر یک از نصف خط هر و نصف  
خط از خط البروج و قوس از این که میان افق و خط طالع  
البروج میان خط البروج و خط افق است از جانب  
اقرب از هر خطی که کوئینده و دایره هر خط طالع  
و قوس



[illegible][illegible][illegible][illegible]























در طرف قطب بود و از مرکز عالم بود است و از طرف عرض  
 بر کرب که کرب کرد و چون آمده منتهی شده باشد و از  
 اعلا که این هر دو را نیز عرض بر یکدیگر منطبق شوند  
 و آن وقت بود که کرب بر دایره وسط است و رؤیت  
 باشد و در اینجا کرب است اختلاف طولی بود و منوع  
 مر که کرب در طول بعینه موضع حقیقه کرب بود و در طول  
 و این از دایره عرض میان موضع حقیقه کرب و میان  
 موضع مر که باشد و این در اینجا بعینه اختلاف  
 منطبق است و از آن اختلاف عرض گویند و گاه باشد  
 و این هر دو دایره عرض منطبق شوند و کرب و بروج  
 هر یک بر نقطه دیگر منطبق کند و در اینجا موضع مر که  
 کرب در طول غیر موضع حقیقه کرب بود در طول و غیر  
 از منطبق بروج که در میان این دو دایره عرض باشد  
 آنرا اختلاف طول گویند و عرض مر که گاه باشد  
 که در عرض حقیقه باشد و در این حال کرب است اختلاف  
 عرض بود و گاه باشد که از دایره عرض حقیقه بود و گاه باشد  
 که کمتر از عرض حقیقه بود و هر یک از این دو که در اختلاف  
 عرض گویند و گاه چنان اتفاق افتد که کرب بر منطبق  
 البروج باشد و منطبق البروج است این که گفته باشند

در این صورت که کرب در طول غیر موضع حقیقه کرب بود در طول و غیر از منطبق بروج که در میان این دو دایره عرض باشد آنرا اختلاف طول گویند و عرض مر که گاه باشد که در عرض حقیقه باشد و در این حال کرب است اختلاف عرض بود و گاه باشد که کمتر از عرض حقیقه بود و هر یک از این دو که در اختلاف عرض گویند و گاه چنان اتفاق افتد که کرب بر منطبق البروج باشد و منطبق البروج است این که گفته باشند

و در این

و در این حال کرب اختلاف عرض بود و اختلاف بعینه بود  
 باشد و در این احوال در عرض منطبق  
 کرب دارد و از آنجا که نسبت یکدیگر دارند از جهت احوال  
 است که در اینجا بی نهایت عرض بود و آن جناس  
 در هر یک از این بی نهایت است و از مقایسه آن است که  
 میکنند و چون کرب است و از آنجا که خود تر و قریب  
 نیمه او که حواصی است یعنی بود و قریب یکدیگر منطبق  
 و در اینجا بی نهایت منطبق و در اینجا بی نهایت  
 نمایان در این حال بی نهایت گویند و چون اجتماع کردند در  
 درجه تقریباً از آنجا که بود و در آنجا که بی نهایت  
 شد و از آنجا که گویند و تا میرسد مقدار مر که از نصف  
 زیاد می شود تا چون بمقابل افتد بر سه نصف عرض تمام شود  
 می شود و از آنجا که گویند و چون از مقابل کردند و قدر از نصف  
 منطبق نمایان شد و تا میرسد مقدار مر که از نصف عرض تمام شود  
 تا چون باز با حواصی برسد از نصف عرض تمام شود و نصف  
 منطبق تمام شود و تا میرسد و حواصی بی نهایت در حالت اول  
 کند و در صورتی که در این اوضاع بی نهایت و اگر اجتماع در  
 حواصی که از هر یک در این بی نهایت واقع شود بی نهایت  
 حواصی در آنجا که بی نهایت از بی نهایت و این حال را کرب و بی



از دایره درجه و یازده دقیقه شد و از جهت حرکت  
 منطبق بود و بعد از آن کرب بود و در این احوال  
 در هر یک از این بی نهایت است و از مقایسه آن است که  
 میکنند و چون کرب است و از آنجا که خود تر و قریب  
 نیمه او که حواصی است یعنی بود و قریب یکدیگر منطبق  
 و در اینجا بی نهایت منطبق و در اینجا بی نهایت  
 نمایان در این حال بی نهایت گویند و چون اجتماع کردند در  
 درجه تقریباً از آنجا که بود و در آنجا که بی نهایت  
 شد و از آنجا که گویند و تا میرسد مقدار مر که از نصف  
 زیاد می شود تا چون بمقابل افتد بر سه نصف عرض تمام شود  
 می شود و از آنجا که گویند و چون از مقابل کردند و قدر از نصف  
 منطبق نمایان شد و تا میرسد مقدار مر که از نصف عرض تمام شود  
 تا چون باز با حواصی برسد از نصف عرض تمام شود و نصف  
 منطبق تمام شود و تا میرسد و حواصی بی نهایت در حالت اول  
 کند و در صورتی که در این اوضاع بی نهایت و اگر اجتماع در  
 حواصی که از هر یک در این بی نهایت واقع شود بی نهایت  
 حواصی در آنجا که بی نهایت از بی نهایت و این حال را کرب و بی

در این صورت که کرب در طول غیر موضع حقیقه کرب بود در طول و غیر از منطبق بروج که در میان این دو دایره عرض باشد آنرا اختلاف طول گویند و عرض مر که گاه باشد که در عرض حقیقه باشد و در این حال کرب است اختلاف عرض بود و گاه باشد که کمتر از عرض حقیقه بود و هر یک از این دو که در اختلاف عرض گویند و گاه چنان اتفاق افتد که کرب بر منطبق البروج باشد و منطبق البروج است این که گفته باشند

از دایره درجه و یازده دقیقه شد و از جهت حرکت  
 منطبق بود و بعد از آن کرب بود و در این احوال  
 در هر یک از این بی نهایت است و از مقایسه آن است که  
 میکنند و چون کرب است و از آنجا که خود تر و قریب  
 نیمه او که حواصی است یعنی بود و قریب یکدیگر منطبق  
 و در اینجا بی نهایت منطبق و در اینجا بی نهایت  
 نمایان در این حال بی نهایت گویند و چون اجتماع کردند در  
 درجه تقریباً از آنجا که بود و در آنجا که بی نهایت  
 شد و از آنجا که گویند و تا میرسد مقدار مر که از نصف  
 زیاد می شود تا چون بمقابل افتد بر سه نصف عرض تمام شود  
 می شود و از آنجا که گویند و چون از مقابل کردند و قدر از نصف  
 منطبق نمایان شد و تا میرسد مقدار مر که از نصف عرض تمام شود  
 تا چون باز با حواصی برسد از نصف عرض تمام شود و نصف  
 منطبق تمام شود و تا میرسد و حواصی بی نهایت در حالت اول  
 کند و در صورتی که در این اوضاع بی نهایت و اگر اجتماع در  
 حواصی که از هر یک در این بی نهایت واقع شود بی نهایت  
 حواصی در آنجا که بی نهایت از بی نهایت و این حال را کرب و بی

در نقطه

کند

نقطه











و دیگر غرض پس آنکه در آن نقطه اول سمت  
 از خواص یک قسم از اقسام بخانه  
 اتفاق نماید در قسم اول مدار در بعد از معدل  
 النهار در جانب قطب النهار بقدر عرض بلد بود قطب  
 البروج را قطع کند بر نقطه سمت و در نصف النهار  
 و چون افتاب یک زمان هم نقطه سمت در نصف النهار  
 بر سر روزی شخصی را سایه نباشد و در قطب البروج بر  
 افق باشد و مادام که افتاب در آن قوس بود از قطب  
 البروج در میان آن نقطه بود از جانب قطب هر افتاب  
 از سمت راست در جانب قطب بود سایه در جانب قطب  
 افتاد و در قطب البروج را طلوع و غروب بود  
 البتة و مادام که قوس اول در نصف النهار  
 گذرد و قطب البروج در جانب قطب هر  
 تحت الارض بود و قطب البروج فوق الارض  
 مادام که قوس هم در نصف النهار گذرد و برعکس  
 قطب البروج در جانب قطب بود  
 فوق الارض باشد و قطب حرکت الارض از ارتفاع  
 افتاب را در نصف النهار غایت بود یک در جهت  
 قطب هر دو آن ارتفاع بیشتر و دیگر دوج قطب  
 از آن

فقط از آن  
 از سمت راست  
 از سمت چپ  
 از سمت راست  
 از سمت چپ

و نیز غرض و اما در قسم دوم مدار معتدله و در جهت قطب  
 سمت راست آن که در دو مدار دیگر منطبق است تمام و ارتفاع  
 افتاب را یک غایت باشد یعنی در جانب نصف النهار و در جانب  
 زاده باشد در هر یک و سایه همیشه در جانب قطب بود از آن  
 آن دو در افتاب منطبق است و در آن روز هیچ شخصی را  
 سایه نباشد و یک قطب البروج در جانب قطب هر  
 بود از البروج باشد و در هر یک یکبار ماس افق شود  
 و غروب کند و قطب یکبار از افق باشد و در هر یک را  
 یکبار ماس افق شود و طلوع کند و اما در قسم سوم افتاب  
 در ارتفاع باشد یک اعلا بقدر مجموع تمام عرض بلد و میل  
 باشد و دیگر در عرض بقدر نصف تمام عرض بلد و میل  
 و قطب البروج در ارتفاع بود یک اعلا و در  
 در سمت منتهی بقدر نصف النهار و دیگر در عرض بقدر  
 رسیدن منتهی دیگر نصف النهار و اما در چهارم مدار  
 که هر عظم مدارات است از البروج بود و مدار منتهی  
 اعظم مدارات است از البروج و در هر یک یکبار منطبق  
 افق رسیدن و در این قطب البروج ظاهر است  
 و قطب البروج غایت است و در منطقه البروج بر افق منطبق  
 شود و بعد از آن یک منطبق البروج از افق یکبار بر خیزد

و یکبار در کس از افق فرود و در سمت راست الارض بود  
 بتدریج طلوع کند تا تمام منصف بایکد و معدل  
 النهار بر ارتفاع کند و در سمت چپ الارض بود  
 غروب کند تا تمام کند بایکد و معدل النهار غروب  
 کند پس اگر قطب هر ساله که نصف از اول صدر  
 تا اول سرطان بود یکبار طلوع کند و دیگر نصف  
 معدل طلوع کند و اگر قطب هر جنوبی بود برعکس این بود  
 یعنی آن نصف از اول سرطان بود تا اول حیدر دغنه  
 بر آید و نصف دیگر بتدریج در وقت یکدیگر در این افق  
 از هر طرف از آن یکدوره معدل تمام شود و از آن روز  
 شب پس از آن یکدوره معدل تمام شود و از آن روز  
 هم شب شود و در آن روز بود و غایت  
 از ارتفاع افتاب بقدر ضعف میل باشد  
 و در جانب راست این اتفاق عمارت منتهی شود  
 و اما در قسم پنجم مدارات است از البروج منطقه  
 البروج را قطع کند بر نقطه سمت و در نقطه اول  
 در جهت ظاهر را تمام عرض بلد بود و در خط مدار  
 از آن منطبق البروج بود و در نقطه سمت  
 المید در جهت قطب خفا قطع کند و منطقه البروج این

معدل النهار  
 و

قطب

چهار نقطه قوس منتهی است از البروج و در منتهی  
 منطبق قطب البروج و مدت بودن افتاب در این قوس  
 نهار ا طول بود و دیگر از البروج و در منتهی منتهی  
 دیگر بود و مدت بودن افتاب در این قوس میل ا طول  
 بود و هر طرف قوس اول ماس افق شود و غروب کند  
 و هر طرف قوس دوم ماس افق شود و طلوع کند  
 اما آن هر قوس با آن که در منتهی اول حد بود معکوس  
 طلوع یعنی آخر قوس پیش از آن قوس طلوع کند و در  
 معکوس و در سمت غروب کند اگر قطب باشد و در سمت  
 طلوع کند و معکوس غروب کند یعنی آخر قوس پیش  
 از آن قوس غروب کند اگر قطب باشد و در سمت  
 و آن قوس اول میزان منتهی است و برعکس آن  
 طلوع و غروب کند و در این افق منطبق هر دو  
 در ارتفاع بود تا اعلا در بقدر مجموع تمام عرض  
 بلد باشد و در جهت قطب منتهی سمت راست  
 و دیگر بر منتهی افتاب بقدر نصف عرض بلد تمام  
 یکا باشد در جهت قطب هر دو قطب البروج  
 نیز در ارتفاع بود یکا اعلا و آن بقدر مجموع تمام  
 بلد و تمام میل باشد و دیگر اسفل آن بقدر



فصل در بیان طالع هر ملک البروج  
ظاهر از طرف سمت راست بر نصف النهار و در افق  
متبادل باشد و همچنین قطب خورشید متعلق  
بسمت آب در تصور طلوع و غروب معکوس افق فرض  
کنیم و عرضش برسمت درجه باشد مثالی در آن عرض  
در بروج ابرار ظهور یابد و آن جواز و سرطانی باشد و مدت  
بودن آفتاب در این بروج ابرار کوتاه و آن قوس  
و جبهه باشد و مدت بودن آفتاب در این بروج  
دیر الطول باشد و نسبت بروج را به در طلوع و غروب  
باشد چهار بروج که منصفین اول حد باشد معکوس  
طلوع کنند و مسووع غروب کنند پس وقت در اول  
سرطان براد فلق اعلا باشد در جانب جنوب و اگر  
چهار بروج درجه و نیم باشد و اول میزان بر طلوع  
بر خلاف این صورت باشد و اول حد بر مغرب باشد و نصف  
قطب البروج در جانب جنوب است پس مغرب طلوع  
باشد و قطب ملک البروج بر افق افق است و در آن  
و آن چهار بروج درجه و نیم باشد و در آن اقلیت  
قطب بر این گونه در مشرق باشد

نهار اول بود  
در بروج

و صورتش

و صورتش

در این حرکت اولی حرکت کنند اجزای میزان و غروب  
مستقیم طلوع کنند و اجزای اولی قوس طلوع  
کنند چنانچه طلوع هر فرد را از اجزای میزان از مطلع  
اعتدال در تری جنوب نزدیک تر باشد از مطلع خورشید  
که پیش از طلوع باشد و مغرب هر فرد را از اجزای آخر  
از مغرب اعتدال در تری شمال نزدیک تر باشد از مغرب  
خورشید که پیش از غروب باشد و بر این ترتیب اجزای  
عقرب نور در سمت شرق از جانب جنوب در سمت

مغرب از جانب شرق از این بروج و طلوع با اول قوس باشد  
سمت شرقی باشد و اول قوس ماس منقط جنوب  
و طلوع کنند و چون نسبت غروب با اول جواز در نسبت  
سمت مغرب باشد و اول جواز ماس منقط  
شمالی غروب کنند و وضع بروج جهان بود در نظر  
او از اول جواز تا اول قوس از جانب مغرب باشد  
از نقطه شمال نقطه جنوب و قطب ملک البروج  
بردارند اول سمت باشد از جانب شرق و وضع  
قطب برین شکل باشد بعد از آن جهت حرکت کنند اول  
جواز از نقطه شمال از افق باشد و در جانب شرق باشد  
و اول قوس از جانب جنوب فرو رود از افق و در جانب  
غرب و قوس از نور که با اول جواز پیوسته بود از افق  
بر آمدن کبر معکوس یعنی از بروج پیش از درجه حرکت  
نیم و درجه است نیم پیش از درجه است نیم تا تمام  
نور طلوع کند و بعد از آن  
این ترتیب اجزای  
نیز طلوع کنند و در  
از اجزای این بروج  
طلوع کنند مطلع او از  
نقطه

نقطه شمال در تری و مطلع اعتدال نزدیک تر از مطلع خورشید  
که پیش از طلوع کنند و هر فرد در طلوع کنند نظر او  
از اجزای آخر میزان غروب کنند و مغرب خورشید  
از نقطه جنوب در تری و مغرب اعتدال نزدیک تر باشد از  
مغرب خورشید از درجه شرقی که باشد تا تمام  
نور و خورشید از درجه که میان شمال و مشرق باشد براید  
و تا هر چه باشد بر تری در تری میان جنوب و مغرب باشد  
فرو رود و چون نسبت طلوع اولی جواز رسد از نقطه  
مشرق طلوع کنند و اول میزان از نقطه مغرب غروب  
کنند و در این وقت نصف ملک البروج از قطب البروج در  
اول حد که تا اول میزان در جانب شمال طلوع از مطلع  
اعتدال تا مغرب او و اول سرطان بر افق افق  
بعد از آن جهت حرکت کنند و درجه و نیم باشد و اول  
حد حرکت الارض بر آن خطا کمتر بود در جانب جنوب  
و منقسم بر درجه و نیم باشد و هر فرد بر نصف قطب  
النهار باشد و قطب ملک البروج بر نصف  
النهار بود و در جنوب سمت راست و ارتفاع او  
شش درجه و نیم باشد و بیانات ملک بر این  
صورتش و صورتش



















Handwritten text in Persian script, likely a continuation of a treatise or a collection of notes. The script is dense and fills most of the page.

Handwritten text at the top of page 156, possibly a title or a section header.

Handwritten text in Persian script on page 156. It includes several lines of text and some diagrams or sketches, possibly related to the subject of the text.

Handwritten text in Persian script on page 157. The text appears to be a continuation of the discussion from the previous page, with some specific terms and arguments.

Handwritten text in Persian script on page 158. The text continues the discourse, with some lines that might be part of a larger argument or a specific example.

Small handwritten note or marginalia on the left side of page 158.































نصب هر کس است و نه هر چه نصیب است و اندوید و نه هر چه  
 بنده تواند داشت و نه هر چه بداند تواند گفت و نه هر چه بد  
 تواند نوشت چه اگر بداند بعضی بود و آنست با شرف تواند بود  
 و اگر دانست بنصرت تواند بود و گفتن با ضیاء تواند بود و اگر گفتن  
 بتصحیح بود نوشتن بتعریف و توحیح تواند بود و لیس خیر  
 لعائنه تکلیف اذ کان الخبر بالاجماع و لا منازعة  
 و چون طارش بدان ملحق بود و چاره ندیدارست با کمال  
 باشد پس اگر این نکند از انچه مراد از عزت و قدر باشد  
 چون عذر واضح است مواظبت نفرماید انشاء الله و ما توفیق  
 الا بالله علیه توکل و الیه انقلب امری و حق تعالی  
 فرماید ان شاء الله الى ربی سعبدا و ما تشاؤون الا ان  
 یشاء الله ان الله کان علما حکما یدخل من شاء  
 فی رحمتہ و الظالمین اعد لهم عذابا الیما اللهم انما  
 الحق حقا و رزقا اتباعه و رزقا الباطل باطلا و  
 رزقا اجتنابه و ادخلنا فی رحمتک محمدا المصطفی

بسم الله الرحمن الرحیم  
 و بسم الله منقح قلوبنا بعد ان هدینا و هدیتنا و هدیتنا  
 لذلک حمد انک انت الوهاب و بسم الله جامع  
 الناس لیوم لا ریب فیہ ان الله لا یخلف المیعاد  
 سپاس از بدکار می را که آغاز همه از دست و انجام همه با او  
 بلکه خود همه دست و در و در بر گردانده که با همه با او  
 با غایت و انجام خصوصاً بر محمد و آتش علیهم السلام و سستی غیر  
 از محمد را می نگیرد انما س که در بندگی از انچه کمال است  
 مش همت کنند از انجام کار از پیش بنده یا نیز در کمال است  
 مسطور است و بر زبان اولیا و انبیاء و علمای السلام مذکور است  
 احوال قیامت بهشت و دوزخ و غیر آن ثبت کند بر آن وجه  
 که اهل پیشین بقیان می بینند بر آن وجه که اهل دانش بیان  
 میکنند و هر چند حاجت این انماست متعذر بود بکم گفته هر چه

عبادت انک علی کل شیء قدیر ابتدای شروع  
 مطلوب وضع اسباب از تذکره هر فصل تقاضا  
 و همت فصول اینست در صفحہ آخرت ذکر کمال  
 نش و ارباب و عرض مردم از ان و افاضت عرض  
 در شرفت بمبدأ و معاد آمدن از نظر تالی و رسیدن بکمال  
 شرف و روز قیامت **فصل سیم** در شرفت بهر  
 و ذکر مراتب مردم در این جهان و آن جهان **فصل چهارم**  
 در شرفت بکمال و زمان آخرت **فصل پنجم** در شرفت  
 بخش خلافت **فصل ششم** در ذکر احوال و اضافت خلق در آن  
 جهت و ذکر بهشت و دوزخ **فصل هفتم** در آنست بهر  
 در شرفت بهر ایفای اعمال و کرامات الکاتبین و زوال  
 ملائکه و شیاطین و سیکان و بدان **فصل هشتم** در شرفت  
 بحسب طبقات اهل حساب **فصل نهم** در آنست بهر  
 اعمال و ذکر میزان **فصل دهم** در شرفت بطی آسمان  
**فصل یازدهم** در آنست بهر صورت و تبدیل زمین و آسمان



**فصل سیزدهم** در اثبات ربوبیت بجا که در روز قیامت در شوق  
 و وقوف خلق بر حضرت **فصل چهاردهم** در اثبات ربوبیت  
 بهشت و دوزخ **فصل پانزدهم** در اثبات ربوبیت بهشت و دوزخ  
**فصل شانزدهم** در اثبات ربوبیت بهشت و دوزخ  
 باز آن بود **فصل هجدهم** در اثبات ربوبیت بهشت  
 و دوزخ و صف سیدین مردم با فطرت اولی **فصل نهم**  
 در اثبات ربوبیت بطول و درخت زقوم **فصل دهم**  
 در اثبات ربوبیت بحجرت عین **فصل یازدهم** در اثبات ربوبیت  
**فصل اول** در وصف راه آخرت و ذکر کلمات و  
 اسباب اعراض مردم از آن و اوقات اعراض و بانه راه آخرت  
 ظاهر است و راهبران معذرت نه راه مکتوف و مکتوفین  
 و لیکن مردم از آن معرضند و کاتبین میثاقه فی السموات  
 و الارض میرقون علیها و هم عنها معرضون اسباب  
 سلوک است که این راه همان است که مردم از آن میانه  
 پس آنچه دیدید است بیکبار دیده است و آنچه شنیدید بیکبار شنیده  
 است

و لکن فراموش کرده است و لقد عهدنا الی ادم من قبل  
 و لم یجد له عزرا و ازین جهت میگوبند ارجعوا الی ربکم  
 فالتمسوا انوارا و در فراموشی از آن بانه که چشم که بان  
 چشم دیده است و گوشتی که بان گوشت شنیده است باز می شنید  
 باین سبب است که و ان تعد لهم الی الحدیث من بعد  
 و فریهم بنظرون الیه و هم لا یبصرون چه اگر شنیده  
 شنیده اول یاد کردی کلام آنها تذکره فی شأنی که  
 و اگر بدیدی دید اول باز شنیده من نظر اعتبار و من اعتبار  
 عرف و اقل الدین مفرشته و اما سبب اعراض مردم  
 چنانکه گفته اند و سوء السیاحین فلیکنه بکی طریقت  
 مانند شوق و غصبت و ابع آن از صبا و ابعه غیر آن تلك  
 الدار الاخرة فجعلها للذین لا یریدون علو فی  
 الارض و لا فسادا و العاقبة للمتقین و مردم و کما  
 عادت مانند تو بيلات نفس اماره و تربیبات اعمال غیر صالحه  
 سبب بيلات فاسده و او امام کاذب و لوازم آن اراضا و محرم

و ملکات دلبه قل هل ینبئکم بالاحسنین اعمال الذین  
 ضل سیرهم فی الحیوة الدنیا و هم یحسبون انهم  
 صفا و سیم تو ایست مانند منافق عوالات و کما  
 تقلید طلاق عالم اس و اجابت خود استوار شایان جن  
 و انتم مغرورین و یقین است ان ربنا اول الذین  
 اضلنا من الجن و الانس فجعلها تحت اقدامنا  
 لیکون من الاسفلین و عمره اعراض ان معاشفات  
 جاودانی باشد و من اعراض عن ذکره فان له عیبة  
 ضحکا و محشرة يوم القيامة اعمی قال رب لم خسرنی  
 اعمی و قد كنت بصیرا قال كذلك انک یا منافقین  
 و كذلك الیوم تنفی و کدام شقاوت بود بالا که کسی نبرد  
 خدای منی باشد و کوری درین موضع کوری و فانه لا یقین  
 الا بصار و لکن تعی القلوب الی فی الصدور و انرا  
 ختم و طبع و درین ختم الله علی قلوبهم بل طبع الله علیها کلام  
 بل و ان علی قلوبهم و این نهایت مراتب کوری است و کما یحیی

بزرگ کلام انهم من ربهم یومئذ یخجرون و بر کبریات  
 است که بیشترین است که مردمان این از انوار و ابرار می شنید  
 از راه بی خبر اند بعلون طاهر من الحیوة الدنیا و هم  
 هم غافلون و متابعتان ان الاصلات یغیر و ان  
 قطع الکرم من الارض یضلکون من سبیل الله ان  
 ینبعون الا الظن و ان هم لا یخبرون بر سبب  
 سکر جز اعصاب کبد الی که و اعصابی بجل الله جمیع  
 و کما یحیی و کما یحیی و کما یحیی و کما یحیی  
 لا یتبدل لکلیما و یحیی و کما یحیی و کما یحیی  
**فصل هجدهم** در اثبات ربوبیت بمبدأ و معدن و معدن افطرت  
 اولی و رسیدن باین و ذکر کتب و روز قیامت بمبدأ فطرت  
 و معدن و معدن فطرت فایقیم جهنم الذین خفوا فطرة  
 الله فطر الناس علیها لا یتبدل لخلق الله ذلک الذین  
 القیم باول قدر بود و هیچ نه کانی الله و لم یکن معه شیء  
 پس خلق را از نیستی که گردانید و قد خلقناک من قبل



وَلَمْ يَكْ شَيْئًا بَاخِرَ خَلْقٍ نَسَبَ شَرَفَهُ وَفَدَتْ بِأَنْدَكُلْ تَنْ  
 عَلَيْهِمَا نَارٍ وَيَقِي وَجْهَهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ  
 بِسُجْدَتِهِمْ شَرَفَ خَلْقٍ بَعْدَ رُسُلِهِمْ مِمَّا خَلَقَ مِنْ نَارٍ  
 بَعْدَ أَرْسَلَتْهُمْ مَعَهُ نَارًا بِأَنْدَكُلْ تَنْ وَفَدَتْ بِأَنْدَكُلْ تَنْ  
 فِي كَيْ عَيْنٍ بِكَ يَكْ تَنْدَكُلْ تَنْ نَارًا ذُو خَلْقٍ نَفِيدٍ وَارْتَمَتْ  
 كَيْ كَيْ مِمَّا نَدَا بِكَ يَكْ تَنْ وَفَدَتْ بِأَنْدَكُلْ تَنْ فَالْوَلَدُ  
 وَكَيْ مِمَّا نَدَا بِكَ يَكْ تَنْ وَفَدَتْ بِأَنْدَكُلْ تَنْ فَالْوَلَدُ  
 الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ وَفَدَتْ بِأَنْدَكُلْ تَنْ فَالْوَلَدُ  
 أَنْدَكُلْ تَنْ بِأَنْدَكُلْ تَنْ وَفَدَتْ بِأَنْدَكُلْ تَنْ  
 بِسُجْدَتِهِمْ شَرَفَ خَلْقٍ بَعْدَ رُسُلِهِمْ مِمَّا خَلَقَ مِنْ نَارٍ  
 النَّبِيُّ نَسَبَ أَوَّلَ بَنَاتِهِ كَيْ أَدَمَ دَرَانِي بُوْدَ اسْكُنْ أَنْتَ  
 وَوَجْهَكَ الْجَنَّةُ وَنَسَبَ بَعْدَ رُسُلِهِمْ مِمَّا خَلَقَ مِنْ نَارٍ  
 مِنْهَا جِبَعًا وَنَسَبَ رُومَ كَيْ مِمَّا نَدَا بِكَ يَكْ تَنْ وَفَدَتْ بِأَنْدَكُلْ تَنْ  
 مِمَّا نَدَا بِكَ يَكْ تَنْ وَفَدَتْ بِأَنْدَكُلْ تَنْ فَالْوَلَدُ  
 دَخَلَ فِي عِبَادَتِهِ وَدَخَلَ خَلْقَ خَلْقٍ أَنْدَكُلْ تَنْ مِنْهَا نَسَبَ

از کمال

از کمال بقصص است و میفادون از فطرت و لا اله الا الله و خلق  
 از خلق حق بر هر طریق می تواند بود و در حق از دنیا بهر وجه  
 از نقصان بکمال است در سبب با فطرت و لا اله الا الله و خلق  
 با خلق حق بر هر طریق می تواند بود و در حق از دنیا بهر وجه  
 بقدر شرف الیه تر جعول پس اول عزت و جلال و  
 عروج است و رجوع و صمود اول انوار نور و دوم طلوع نور الله  
 نور السموات با سبب عبارت از مبدء شرف اندوختن  
 قدرت و عبادت از هر دو روز و آن روز قیامت است و در شب قدر  
 تنزل الملائكة و الروح فيها یا ذین انبئتم من کل امر  
 در روز قیامت تعرج الملائكة و الروح الیه فی یوم کان  
 مقداره خمسين الف سنه و چون کمال مبدء بعد از  
 محبت کمال بزرگوار کمال روز نماه و کمال باب الی  
 اگر مبدء است قدرت معاد و روز قیامت است و اگر قدرت است  
 دار و خیر من الف شهر روز قیامت نسبت بآل دارد و  
 تراکم من السماء الی الارض ثم یفرج الیه فی یوم کان

مقداره الف سنه و بوجهی که مبدء نسبت بر روز دارد  
 طینه ادم بیک از بعضی صباحا و نسبت بآل دارد  
 ما بین النخبتین از بقول عابدا و اگر نسبت بر روز را بقتل دارد  
 ليلة القدر خیر من الف شهر روز قیامت بقدر پنجاه هزار است  
 فی یوم کان مقداره خمسين الف سنه موسی هر وقت  
 و صبت تنزل صاحب غریب موضع انوار نور شده و ناکتت نجای  
 الغریب از قضینا الی موسی الامر اول یا کتب الله التوراة  
 و عیسی که مر و معاد و صاحب دجل صاحب شرف که موضع طلوع نور  
 باشد و از کفر فی الکتاب مخرج اذ انتبذت من اهلها و کما  
 شرقا و انه لعلم الساعة و محمد که جامع مرده و بوجهی  
 مرده و مبر اما جامع حکم اندام در مبدء شرقی دارد و کنت نجای  
 و ادم بین السماء و الطین لکل شیء جوهر و جوهر الخلق  
 متحد و هم در معاد متقی دارد که شفع روز حشر است از حشر  
 شفاعتی لاهل الکتاب من امتی و اما متوسط حکم اندام  
 عالم روی غریب باید که در روی قبلی موسی باشد و بشرق باشد

باشد

باشد و بیان در دوه بقدر محمد باشد ما بین المشرق و المغرب  
 و اما از هر دو مبر حکم اندام لا شرقیه و لا غربیه است  
 ذلک لایات لقوم یتفکرون **فصل سوم**  
 در اثبات بهر دو جهان و اگر مبر است بین جهان اول و جهان  
 خدای را جل جلاله حکم اندام اول و آخر نیست و عالمی که  
 دنیا و یکی آخرت یکی این جهان و یکی آن جهان که این مبدء است و آن  
 و آن معاد حکم اندام ظاهر است و باطنی و عالم حق و یکی عالم  
 و یکی عالم ملک و یکی عالم ملکوت که عالم غیب که عالم شهود است و یکی  
 است و آن بقول و حق را چون گذر بر سر عالم است از دنیا و آخرت  
 و از این جهان با این جهان و از خلق با خبر و از ملک ملکوت و از  
 بغیب حق خبر و در است و دنیا را بدین سبب فرستاده اند تا آنکه  
 از عالمی خوانند چنانکه کتب منزله بدان مقدار است پس دعوت نبی  
 باینست و بنا آن عالمی که خلق با نبی می دهند عظم یتساءلون  
 عن النبا العظیم الذی هم فیه یتخفون خلق در دنیا و  
 برزخ اند و برزخ است ظمانی میان مبدء و معاد متوسط بین  
 و انهم یفرحون الی یوم یتبعون و مردم اینی بعضی گفته اند

بعالی



و بعضی مرد خشن که بگویند که انسان نیا هم فاذا ما توالی  
 الدنيا احلهم و مر و کان بکرم الموت غیر احبا و ما انفتح  
 من فی القبور و هر که ازین بگوید از خواب برآید و قیامت  
 بر خاستن بود فاذا ما توالی الغنم من مات فقد مات  
 قیامت و لکن هر که از ادوی موقوف قبل از قیامت  
 و دیگر طبعی اینها بگویند که کجاست الموت هر که بگوید که  
 بر دوزخند که با و در آنجا شوق با لاداده بجای طبیعت  
 و هر که بگوید که طبعی بر دوزخ و در آنجا قند و دل من آتش بعد  
 الموت سر قیامت سراسر است انبیا اجازت کشف آن کردند  
 و ده اندک انبیا صحاب شریف اند و می قیامت دیگر اند اما  
 مندر و اکل قوم هاد محمد صلی الله علیه و آله و سلم که بفرست  
 قیامت مخصوص است که انا و الساعة که هاتین حالتی باقیست  
 ایست که یسار اولی من الساعة ایا آن فرستیدها فایست  
 بر آن که اهلها را در یک ستم باها اما انت مندر و کجاست  
 قیامت در ثواب شریف روز عمل الیوم عمل بلاد ثواب  
 و عد ثواب بلاد عمل مفران در روز قیامت شهادت است

مکلف

نکلف اذا جئنا من کل امه بشهید و جئنا بک علی کل  
 شهید و احکم قیامت برات و یحیی بالیقین و الشهداء  
 و قضی بینهم بالحقی شریف رات از شمع کزنده اند و قیامت  
 مقصد و حب شریف میفرماید ما ادوی ما بفعل و کجاست  
 خلق که بگویند و ما اثری از مقصد که نرسد کجاست و  
 و معرفت حقیقت از وصول و کجاست و من و وصول و از خبر خرا  
 المیجین مع سراج و درگاه می مراتب چون ظن عدم و  
 ابصار ظن بوجوب ای جهانت علم آن جهانت انبیا لا اله الا الله  
 فی مریه است و انما تمخرجکم الی یوم القیمه لا ریب فی  
 و علم بوجوب آن جهانت نیست و در و ریب آن جهانت و کجاست  
 تعلیم علم الیقین لیترون الحجیم ثم لیترونها عین  
 الیقین اثر اول که از وصول بسا که رسد ایمان و اثر دوم  
 ابقان تحقیق آن هذان هو الحق الیقین ایا کجاست و کجاست  
 غیب آن محو بگوید یؤمنون بالله و الیوم الاخر و کجاست  
 بحسب کجاست در عالم غیب نرمانش و کجاست و کجاست ایمان نصیب

و کجاست

و نيات یؤمنون بالغیب ابقان نصیب الی آخر و کجاست  
 ثم یؤمنون انبیا من اقل ما اولیتم الیقین و کجاست  
 و دعوت ایمان است امنوا بریکم و کمال ایمان باقیات  
 اعبد ربکم حق یا تیک الیقین ایمان مراتب اول  
 قال لا اله الا الله قل لم تؤمنوا و لکن قولوا اسلمنا  
 و لما بین کل الايمان فی قلبی بکرم توسط و قلبه عین  
 بالايمان باخر یا ایها الذین آمنوا پس ایمان بعد از  
 ایمانی اذا ما اتقوا و امنوا ثم اتقوا و امنوا ایمان  
 نیز ترابط فلا و یکن لا یؤمنون حق محکوم قیامت  
 شجر بفرم شجر لا یجد و فی انفسهم حرجا و قضیت و کجاست  
 سلما اول انبیاء و فرم ایمان بعد از ان شهادت انبیا بر ریب  
 کلا سوف تعلمون ثم کلا سوف تعلمون کلا سوف تعلمون  
 علم الیقین لیترون الحجیم ثم لیترونها عین الیقین ثم لیترونها  
 عین الیقین ثم لیترونها عین الیقین ثم لیترونها عین الیقین  
 ثم لیترونها عین الیقین ثم لیترونها عین الیقین ثم لیترونها عین الیقین

عین

عین الیقین چه علم ضرورت باقیست اثر اهل ایمان نیا در قیامت  
 هم زمان و در رت و ما اظن الساعة قاعه و هم بکمان  
 و یقین فون بالغیب من بکمان بقید و اهل یقین دانسته  
 که هم زمان نزدیک است اقتربت الساعة و هم بکمان  
 و اخذ و من بکمان قریب یوم یروونه بعد از آنکه  
 قریبا یغفر علیه السلام دست فرار و میوه بخت بر گرفت  
 حارثت بدایر احوال کرد و برانکه او من حقیقت حکم بود  
 از قال له کیف اصبحت با حارثه قال اصبحت و حقا  
 قال علیه السلام ان لكل حق حقیقه فما حقیقه  
 ایمانک قال رایت اهل الجنة یترأون و و کجاست  
 اهل النار یبغضون و رایت عرش ربی فقال  
 علیه السلام اصبت فالنور و کجاست و کجاست  
 بکمان و زمان آخر چون و دنیا نقص است بخت و کجاست  
 طفل و از دایه و کجاست و کجاست و کجاست و کجاست  
 و کجاست بوجوب بدایر و زمان و کجاست و کجاست و کجاست

و کجاست



هر یک با شری از آنجا میباید و مخصوص است آن طاعت که با شری  
 چه عین طاعت خداست و بکمال شرف و علیها و اثرش غیر  
 او را زمانه را طاعت که از مبدع است چنان حاصل آنکه بعضی  
 از او اول شد و بعضی آخر و مکان را چنانکه بعضی باطن و چون  
 هر دو در آن طبع نیستند بلکه آن تمام نیست پس هر دو بعضی  
 زمان اقتضا عدم دیگر بعضی میکند حضور بعضی مکان  
 اقتضا و غیبت دیگر بعضی میکند گذشته زمان نیست و اینست  
 همچنین اگر زمان وجود دارد و زمان حالست کمتر از زمانی است  
 و از خردی مقدار ندارد و حکما آنرا آن خوانند و آن مکان را  
 احاطی است همه مکان است نه چیزی را از همه مکان است که آن  
 و زمینی و دیگر که اینها را احاطی و آخرت از زمان و مکان است  
 چه از نقصان نمره است اما فتنه آنکه از آن با اهل زمانه  
 و مندر که زمانی بود و مکانی نماند و قوم باشد و فتنه زمانی  
 زمان تواند بود مانند حال و اما امر الشاعره الا کمال البصر  
 او هو اقرب و فتنه مکانی بفرایند ترین مکان و جنبه عرضها  
 القدر

بعضی طاعت  
 و بجهت آن

السموات و الارض و ابدانهم زمان است و صفات دیگر  
 زمانی کند و اما امرنا الا واحداً کماله بالبرهان  
 و معاد آن پس روی نرسد بدانند یقین که آخرت تعلقی زمان  
 و مکان هم برین صیاق است که در اما تعلقی تعلقی زمان چنانکه  
 گفته اند البقیس خطرات و در وقت مکان افسوس شریع الله  
 صدق و الا سلام فهو علی نور من ربه  
 در اثر رت جسر خلائی زمان علت تغییرت علی الاطلاق  
 و مکان علت تغییر علی الاطلاق و کثرت علت محو شدن  
 موجودات از بعضی پس چون بقیامت زمان و مکان برتفع  
 شود و جایها بر خیزد خلق اولین و آخرین مجتمع میشوند بر یک  
 روز جمیع آن یوم یجمعهم لیوم الحیج و وجهی روز فصل است  
 چنانکه بگویند مشهور است در وی و باطل است بر مانند تها  
 در مقابل یکدیگر نشاندند آخرت کون مبادیست و یوم یقوم  
 الساعة یوم یبذل یفرقون حق از باطل بعد از آنکه الله  
 الخبیث من الطیب حکومت میخاک و در مقابل یکدیگر نشاندند

فصل کند و بحقیقت حق باطل باطل حکم کند لیهلک من هلك  
 عن بینة و یحیی من حیة عن بینة لیس فی الحق و یصل  
 الباطل پس قیامت روز فصل است اما این فصل هم فصل  
 آن جمع میکند که در پیش میاید و این یوم الفصل جمعنا  
 الا و این خیر جمع باشد روز خیرت و خیر نام فام تغاد  
 بنهم احداً اما حشر متفاد است قوی اجین است که یوم خیر  
 المتقین الی الرحمن و قد اوتوا جین که یوم حشر الله  
 الی النار و برجه حشر که با ای سوکش در طلب آن بوده است  
 و احشر مع من یتوکل و با رب احشر و الذین ظنوا  
 و از اجماع و یحیی قوت بک حشر تقم الشیاطین با کثر  
 که تو ائت احدکم فحشر الحشره و چون اما زمانه از رخ  
 حیوانی باشد که بعد از آن گفته شود و صور و حشر که آن وقت  
 جمله حشر کرده باشد و ای الوجود حشر حشر و حشر که در  
 ذاتی تواند بود و چنانچه میباید بر ترفع است که و میر و الله الو  
 جید القهار با آن سبب حشر بعضی الناس علی صوته

عندھا القردة و الخنازیر عبد الطاغوت  
 و لكن انما هم کما یبذرون اهل ان جهان پس فی ذلک لآیات  
 لیقوم یعقلون فصل ششم در احوال اصفاف  
 در آن جهان و در کبریت و در رخ که در درین عالم در عرض  
 سلوک راه آخرت اند و یفران و کثرت از و اجا ثلثه فاما  
 صحاب المنة ما اصحاب المنة و اصحاب المنة  
 ما اصحاب المنة و الشا بقول الشا بقول و یحیی  
 فیهتم طالع لیس فی و منهم مقصد من منهم سابق  
 بالخیرات سابق اهل و مدت اند از راه و از سلوک نمره  
 مقصد هر سال که آن است و لا تعد عینا ک عینهم ان  
 آن کردی که آن حضرت و الم یعرفوا و ان غا بولم یفقد  
 و اهل بین شکیان عالم مذات نمره را رب است که در حشر  
 و در ثواب و یفوت اند و لیحیی و در حجاب تمام عمل و اهل  
 شمال جهان عالمه و این را از هر مرتبه است که در حشر  
 اما در عذاب است که اند فال لکل ضیغف و لكن لا یعلمون



۳۰۷  
وَجَنَّتْ اَنْتُمْ يَوْمَئِذٍ فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ وَرَدَّ طَائِفَةً  
كَذَرْدَوْزِجِ اَنْتَ وَاَنْتُمْ كَلَامًا وَرَدَّهَا مَا بَقِيَ  
عَلَى الْقَطْرِ كَالْبَرْقِ الْخَاطِفِ اَيْ نَزَلَ اَزْدَوْزِجِ كَزَيْدِ  
خَيْرًا بَا وَهِيَ جَائِدَةٌ سَخِيكٌ اَزْدَامَانِ اَهْلُ بَيْتِ اَبِي  
الْمُزَيْبِ سَيِّدِ اَهْلِ الْاَزْدِ وَرَدَّ اَهْلُ بَيْتِ اَهْلِ بَيْتِ اَزْدَوْزِجِ  
نَحْتِ وَرَدَّ اَهْلُ بَيْتِ اَهْلِ بَيْتِ اَهْلِ بَيْتِ اَهْلِ بَيْتِ اَهْلِ بَيْتِ  
اَنْتَوْنَ وَرَدَّ اَهْلُ بَيْتِ اَهْلِ بَيْتِ اَهْلِ بَيْتِ اَهْلِ بَيْتِ اَهْلِ بَيْتِ  
بَيْتِ اَهْلِ بَيْتِ اَهْلِ بَيْتِ اَهْلِ بَيْتِ اَهْلِ بَيْتِ اَهْلِ بَيْتِ اَهْلِ بَيْتِ  
اِنْ الْجَنَّةَ اَشْرَقَ اِلَى سَلَامَانَ مِنْ سَلَامَانَ اِلَى الْجَنَّةِ  
اَيْ نَزَلَ بَيْتِ اَهْلِ بَيْتِ اَهْلِ بَيْتِ اَهْلِ بَيْتِ اَهْلِ بَيْتِ اَهْلِ بَيْتِ  
اَيْ اَهْلُ اَهْلِ اَعْرَافِ اَهْلِ اَعْرَافِ اَهْلِ اَعْرَافِ اَهْلِ اَعْرَافِ  
كَلَامًا بَيْتِ اَهْلِ بَيْتِ اَهْلِ بَيْتِ اَهْلِ بَيْتِ اَهْلِ بَيْتِ اَهْلِ بَيْتِ  
عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَقْرَبُوا اَهْلَ بَيْتِ اَهْلِ بَيْتِ اَهْلِ بَيْتِ  
اَهْلِ بَيْتِ اَهْلِ بَيْتِ اَهْلِ بَيْتِ اَهْلِ بَيْتِ اَهْلِ بَيْتِ اَهْلِ بَيْتِ  
مَا سَمِعْتُمْ مِنْكُمْ فَرَدِّكُمْ اَهْلِ بَيْتِ اَهْلِ بَيْتِ اَهْلِ بَيْتِ اَهْلِ بَيْتِ

وَسَارَتْ

۳۰۸  
وَسَارَتْ وَهِيَ بَارِزَةٌ اَنْتَ اَنْتَ اَنْتَ اَنْتَ اَنْتَ اَنْتَ اَنْتَ اَنْتَ  
تَتَوَانِ بَيْتِ كَلَامًا فَتُحْتَجُّ جَلُودُكُمْ بَيْنَ لَنَا هُمْ جَلُودُكُمْ  
غَيْرَ هَاطِلِ اَنْتَ اَنْتَ اَنْتَ اَنْتَ اَنْتَ اَنْتَ اَنْتَ اَنْتَ اَنْتَ  
سَمُومٌ وَرَدَّ اَهْلُ بَيْتِ اَهْلِ بَيْتِ اَهْلِ بَيْتِ اَهْلِ بَيْتِ اَهْلِ بَيْتِ  
لَهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ ظِلٌّ مِنْ اَنْتَ اَنْتَ اَنْتَ اَنْتَ اَنْتَ اَنْتَ اَنْتَ  
بَيْنَ بَيْنَ بَيْنَ بَيْنَ بَيْنَ بَيْنَ بَيْنَ بَيْنَ بَيْنَ بَيْنَ  
وَرَدَّ اَهْلُ بَيْتِ اَهْلِ بَيْتِ اَهْلِ بَيْتِ اَهْلِ بَيْتِ اَهْلِ بَيْتِ اَهْلِ بَيْتِ  
كَلَامًا اَوَّلُ اَهْلِ بَيْتِ اَهْلِ بَيْتِ اَهْلِ بَيْتِ اَهْلِ بَيْتِ اَهْلِ بَيْتِ  
وَاَهْلُ بَيْتِ اَهْلِ بَيْتِ اَهْلِ بَيْتِ اَهْلِ بَيْتِ اَهْلِ بَيْتِ اَهْلِ بَيْتِ  
وَرَدَّ اَهْلُ بَيْتِ اَهْلِ بَيْتِ اَهْلِ بَيْتِ اَهْلِ بَيْتِ اَهْلِ بَيْتِ اَهْلِ بَيْتِ  
اَهْلِ بَيْتِ اَهْلِ بَيْتِ اَهْلِ بَيْتِ اَهْلِ بَيْتِ اَهْلِ بَيْتِ اَهْلِ بَيْتِ  
يَحْزَنُونَ الْخَرْنَ عَلَى مَا فَاتَ وَالْخَوْفَ بِمَا لَمْ يَأْتِ  
چون بدینا مجبور بوده اند و ما کان لیونس فلا مؤننه  
اذا قضی الله ورسوله امر ان یكون لهم الخیرة  
بن امرهم باخرهم وخلق شده اند لهم فیما ما بیننا

وَسَارَتْ

۳۰۹  
فَاَكْبَرُ عَدْلٍ لِكُلِّ اَرْزَاقٍ اَهْلِ بَيْتِ اَهْلِ بَيْتِ اَهْلِ بَيْتِ اَهْلِ بَيْتِ  
اَزْدَوْزِجِ اَنْتَ وَاَنْتُمْ كَلَامًا وَرَدَّهَا مَا بَقِيَ  
عَلَى الْقَطْرِ كَالْبَرْقِ الْخَاطِفِ اَيْ نَزَلَ اَزْدَوْزِجِ كَزَيْدِ  
خَيْرًا بَا وَهِيَ جَائِدَةٌ سَخِيكٌ اَزْدَامَانِ اَهْلُ بَيْتِ اَبِي  
الْمُزَيْبِ سَيِّدِ اَهْلِ الْاَزْدِ وَرَدَّ اَهْلُ بَيْتِ اَهْلِ بَيْتِ اَهْلِ بَيْتِ  
نَحْتِ وَرَدَّ اَهْلُ بَيْتِ اَهْلِ بَيْتِ اَهْلِ بَيْتِ اَهْلِ بَيْتِ اَهْلِ بَيْتِ  
اَنْتَوْنَ وَرَدَّ اَهْلُ بَيْتِ اَهْلِ بَيْتِ اَهْلِ بَيْتِ اَهْلِ بَيْتِ اَهْلِ بَيْتِ  
بَيْتِ اَهْلِ بَيْتِ اَهْلِ بَيْتِ اَهْلِ بَيْتِ اَهْلِ بَيْتِ اَهْلِ بَيْتِ  
اِنْ الْجَنَّةَ اَشْرَقَ اِلَى سَلَامَانَ مِنْ سَلَامَانَ اِلَى الْجَنَّةِ  
اَيْ نَزَلَ بَيْتِ اَهْلِ بَيْتِ اَهْلِ بَيْتِ اَهْلِ بَيْتِ اَهْلِ بَيْتِ اَهْلِ بَيْتِ  
اَيْ اَهْلُ اَهْلِ اَعْرَافِ اَهْلِ اَعْرَافِ اَهْلِ اَعْرَافِ اَهْلِ اَعْرَافِ  
كَلَامًا بَيْتِ اَهْلِ بَيْتِ اَهْلِ بَيْتِ اَهْلِ بَيْتِ اَهْلِ بَيْتِ اَهْلِ بَيْتِ  
عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَقْرَبُوا اَهْلَ بَيْتِ اَهْلِ بَيْتِ اَهْلِ بَيْتِ  
اَهْلِ بَيْتِ اَهْلِ بَيْتِ اَهْلِ بَيْتِ اَهْلِ بَيْتِ اَهْلِ بَيْتِ اَهْلِ بَيْتِ  
مَا سَمِعْتُمْ مِنْكُمْ فَرَدِّكُمْ اَهْلِ بَيْتِ اَهْلِ بَيْتِ اَهْلِ بَيْتِ اَهْلِ بَيْتِ

۳۱۰  
الْحَجِيمُ وَكَانَتْ قَوْمِي مَانِدَةً اَنْتَ اَنْتَ اَنْتَ اَنْتَ اَنْتَ اَنْتَ اَنْتَ  
اَنْتَ اَنْتَ اَنْتَ اَنْتَ اَنْتَ اَنْتَ اَنْتَ اَنْتَ اَنْتَ اَنْتَ اَنْتَ اَنْتَ  
وَكُنْتُ جَعَلْتُكَ وَبَعْدَ اَنْتَ اَنْتَ اَنْتَ اَنْتَ اَنْتَ اَنْتَ اَنْتَ  
كَدَرًا اَهْلِ بَيْتِ اَهْلِ بَيْتِ اَهْلِ بَيْتِ اَهْلِ بَيْتِ اَهْلِ بَيْتِ اَهْلِ بَيْتِ  
كَدَرًا اَهْلِ بَيْتِ اَهْلِ بَيْتِ اَهْلِ بَيْتِ اَهْلِ بَيْتِ اَهْلِ بَيْتِ اَهْلِ بَيْتِ  
لَطْفًا اَهْلِ بَيْتِ اَهْلِ بَيْتِ اَهْلِ بَيْتِ اَهْلِ بَيْتِ اَهْلِ بَيْتِ اَهْلِ بَيْتِ  
كَدَرًا اَهْلِ بَيْتِ اَهْلِ بَيْتِ اَهْلِ بَيْتِ اَهْلِ بَيْتِ اَهْلِ بَيْتِ اَهْلِ بَيْتِ  
وَرَدَّ اَهْلُ بَيْتِ اَهْلِ بَيْتِ اَهْلِ بَيْتِ اَهْلِ بَيْتِ اَهْلِ بَيْتِ اَهْلِ بَيْتِ  
اَهْلِ بَيْتِ اَهْلِ بَيْتِ اَهْلِ بَيْتِ اَهْلِ بَيْتِ اَهْلِ بَيْتِ اَهْلِ بَيْتِ  
وَمَا فِي لَدُنِّ اَهْلِ بَيْتِ اَهْلِ بَيْتِ اَهْلِ بَيْتِ اَهْلِ بَيْتِ اَهْلِ بَيْتِ  
بَيْتِ اَهْلِ بَيْتِ اَهْلِ بَيْتِ اَهْلِ بَيْتِ اَهْلِ بَيْتِ اَهْلِ بَيْتِ اَهْلِ بَيْتِ  
بُودَ وَكَانَتْ قَوْمِي مَانِدَةً اَنْتَ اَنْتَ اَنْتَ اَنْتَ اَنْتَ اَنْتَ  
اَنْتَ اَنْتَ اَنْتَ اَنْتَ اَنْتَ اَنْتَ اَنْتَ اَنْتَ اَنْتَ اَنْتَ اَنْتَ  
وَرَدَّ اَهْلُ بَيْتِ اَهْلِ بَيْتِ اَهْلِ بَيْتِ اَهْلِ بَيْتِ اَهْلِ بَيْتِ اَهْلِ بَيْتِ  
بَيْتِ اَهْلِ بَيْتِ اَهْلِ بَيْتِ اَهْلِ بَيْتِ اَهْلِ بَيْتِ اَهْلِ بَيْتِ اَهْلِ بَيْتِ  
وَمَا فِي لَدُنِّ اَهْلِ بَيْتِ اَهْلِ بَيْتِ اَهْلِ بَيْتِ اَهْلِ بَيْتِ اَهْلِ بَيْتِ  
بَيْتِ اَهْلِ بَيْتِ اَهْلِ بَيْتِ اَهْلِ بَيْتِ اَهْلِ بَيْتِ اَهْلِ بَيْتِ اَهْلِ بَيْتِ

وَسَارَتْ



العين في الشمال مضلة بخلاف اعراق الجنة عن بعضهم  
 والثالث عن يسارهم اكرمهم يعني شمال اهل الجنة  
 كذا يدعى الرحمن يعني **فصل هشتم** در شرح  
 اعمال وكرام الكائنين و نزول ملائكة و تنطيل برنيكان بدان  
 قول و فعل با دام كرد و دوگون اصوات و حر كات بنده از بقا  
 و نبات بي نصيب بنده و چو ن يكون كذا بت و تصور آينده با قى  
 ثابت شوند و هر كه قولى بگويد يا فعلى بكنه اثرى از ان با او باقى ماند  
 و باي سبب كذا اقتضا الله بملك كند كه با وجود ان ملك معاد  
 با ن قول با ان فعل اسان بود و اگر جنس بود چي محسوس علم  
 و صنعت نموانست معرفت و ناديدگي و ان و تكميل با فضايل  
 فايده نمودى آن اثر كه از اقوال و افعال با بر دم بايد تحقيق  
 كند بت و تصور بر ان اقوال و افعال باشد و محمل ان كند بتها و  
 تصور با را كند با فعال و صحيحه اعمال خوانند و اقوال و فعل  
 چو ن مشخص شد كتاب به پيا نكه بيان كنيم ان اثر را  
 و مصوران ان كتابات و مصورات كرام الكائنين بنده قولى  
 كه

كه بر بين بنده حسنه اهل عيسى فرستد قولى كه بر شمال بنده حسنه  
 اهل شمال فرستد اذ يلقى الملقين عن العين و الشمال  
 در خبرت هر كس كه از ان حسنه فرستد در وجود ايد كه او  
 مشاب دارد و هر كس كه از ان حسنه شيطاني در وجود ايد كه  
 او را معذرت او و خود در قرآن بفرمايد ان الله يلقاها  
 ربنا الله نشر استقاموا فيقول عليهم الملائكة  
 الا تخافوا ولا تحزنوا و ابشروا بالجنة التي كنتم  
 موعدون عن اولياءكم في الدنيا و الاخرة و يقال  
 ان اهل انبيائكم على من تنزل الشيطان تنزل على  
 كل امة اشيم و هجنس و من يعش عن ذكر الرحمن  
 نقيض له شيطانا فهو له قرين يعني شريك بعبارت  
 اهل بيتش ملك شيطان هر دو يكيت دارند و نبات  
 ان ملكات بودي خود و ثواب عذاب ابراعمال كه در زمان  
 كرده بنده و چي بر نوى و لكن اما بخلاف اهل الجنة في الجنة  
 و اهل النار في النار بالنبات پس هر كه مشغال در

بنكي با بدى كند شكي و بدى در كتابي مكتوب مصور شود و مؤيد بخلاف  
 ماند و چو ن پيش چشم ان ن دارند كه اذ الصحف نشرت  
 كه كه از ان غافل بوده باشند گويند ما لهذا الكتاب كفا  
 در صغيرة و لا كبيرة الا احصاها و وجدوا ما عابوا  
 حاضر ايجس در اضا ريبا رآمده است كه از نفس تسبيح حاصل  
 مثلا حوى بيا فريند كه در بهشت جاودانى از ان تمتع مى ماند  
 و در ديگر به بنده چنين ازيات كه كار ان اشخاصي اخيرند كه  
 مسحت و عقوبت قولى بنده جدا كه در قصه سرفروغ آمده است  
 انه عمل غير صالح و در بني اسرائيل و لقد نجينا نوا اسرائيل  
 من العذاب المهيمن من فرعون انه كان عاليا للذين  
 و در خبرت خلق الكافر من ذنب المؤمنين و انما ان  
 و ان عبدك ان شاء و ان الداء و الاخرة ليجي الجحيم ان لو  
 كانوا يعلمون پس هر چه در نظر و دنيا و زوراي حجاب تر خير  
 حيوان بنده چو ن ان حجاب غطا از پيش بردارند كه فكشفا  
 عنك غطاءك فبصرك اليوم حديد و اني انما بود  
 كه از اني

كه از ان حجاب كه بحقيقت مركب ميرد و كذا كه مرگ ان حجاب  
 زنده نموده او را و من كان ميتا فاحييا و جعلنا له نور  
 بمشرويه في الناس كمن مثله في الظلمات ليس بخارج  
 منها انما اضل بهند كه بهند و بهند اجابت دعا اللهم ارنا  
 الاشياء كما هي پس هر كس را بعد از كف غطا و در بهر كس  
 خود بايد خوردن و حب خود و دن و كل انسان الزناه  
 طائفة في عنقه و يخرج له يوم القيامة كتابا و  
 اقراء كتابك كفى بنفسك اليوم عليك حبيبنا اكر  
 سابق بالخيرات بنده با از اهل عيسى كيم كما يعشون تموت  
 و كما تموتون تبعثون كذا بنده از پيش او باز اجابت و  
 باور دهند فاما من اوتي كتابا به يمينه و انما راجع يكون  
 بهند و لو ترمي ان الحجر مؤن فاكسول و ستم عند  
 رجم با اهل شمال كذا بنده زوراي طهرش باز با بنده  
 دهند و اما من اوتي كتابا به وراء ظهره و اما من اوتي  
 كتابا به يمينه **فصل نهم** در شرح بحسب طبقات اهل











صلوات الله  
على سيدنا محمد  
وآله الطيبين الطاهرين  
في ارضه التي لا تنفك

صلى الله عليه

سوال جلد ثانی الی تعجبیم بنسبیلون سموم و زہاب و قرون  
از کوام و سباع و انعام بازسانند تا صورت اطراف  
یوخذ السم من الضل والناب من الذب القرات  
من الکبش لا یرون فیها شمساً ولا قمر یزیر امر که  
بهر طرف تضاد سبب ملاک خلق بود بر صورت کبش و طبع میان  
بهشت و دوزخ بکنند تا هر که میسر نیست بهشت بهشت طاق  
که حیات بدی باشد عیاں شود دوزخ را بر صورت اشتری بر صفت  
آرند و حی یومئذ یحجمهم ما اهل عیاں او را نشان بدهد  
و بر زیت الحیم من تیری و از هولت بدهد او اجزائی  
بر نیستی خود اطلاع یابد فتنه شد و لولا ان حبسها  
لا حرق السعوات و الا دحض  
در اثبات بدرمای بهشت و دوزخ مشعر حیوانی که بدان  
عالم ملک در آن کنند مفتوح است طایفه و آن حواس حس است  
و دو باطن و آن خیال و وهم است که یکی مدرک صورت و دیگر مدرک  
چیز مفکره و ظاهر و ظاهر از شمع منبسط بل افشاند و نفس که محبت  
انسان م

حرا

هو الکه عقل را در متابعت هوای خود انداخته است  
الحد هوای هر که ازین شمع عجب باشد از سبب ملاک و  
الله علی علم تا کاش این بود فاما شمع طفی و اشرف الحق الدنیا  
فان الحیم حی الماوی پس هر که ازین شمع عجب باشد  
از درمای دوزخ بود لها سبعة ابواب لكل باب منها  
خروج مقصوم و اگر عقل که مدرک عالم ملکوت و درین شمع  
ریشه مطیع شد و نفس را از هوا و او مع کذا تا هر که از آن  
مشعر مطاع از کتاب الهی در عالم خلق که او را کاش فایض عرفا  
باشد بتقدیم شد و بعقل نیز اسماح آیات کلام الهی از عالم  
تلقی کند بخلاف آن قوم که لو کنا نسمع او نعقل ما کنا فی  
افحار الاستعیان مشعر شفا منبسط در پای بهشت باشد  
ولما من خاف مقام ربه ونهى النفس عن الهوى  
فان الجنة حی الماوی در اثبات زبانه

دوزخ مدرک آن امر در راز عروج و السابحات سبحان  
السابحات متبعا فالله تبارک امر باحوال این نیست

سوال الی جل جلاله یان شلال الی الله بل اکثرهم  
لا یعقلون در اثبات کجوها و بهشت  
الکچ در دوزخ باز آن بود آب ده حیات که فاضل نباتات  
و حیوانات و جعلنا من الماء کل شیء حی و منبسط مواضع  
و نضج که عموم مردم را بان انقوع باشد و کسی بعضی اصحاب  
و بعضی اسن و بعضی غیر اسن بهتر غیر اسن و شیر ماده نریت  
حیوانات تا ایام طفولیت مانند مبادی و طوایر علوم که در این  
مستعدان باشد و از آن نیز بعضی تسجیل و بعضی متغیر و بعضی غیر  
باشد بهترین غیر متغیر است و علی از شیر خاص تر است چنانچه بعضی  
حیوانات در بعضی اصناف در بعضی احوال و مواضع  
از نر و احوال آن نیست نه حقائق و غوامض علوم که انقوع  
بدان خاص لغرض و تحقیق را باشد و از آن نیز بعضی متوسط و بعضی  
بهترین و بعضی از غوامض خاص تر است چنانچه نوع آن است و از آن  
بعضی اصناف در بعضی احوال و در اهل دنیا هر است این تر از آن  
الایات حلال و اب نر اظهر و از آن بعضی مویست و بعضی شیط

اسن ازین علم و از آن

کدر بعضی

سیاره اند که در دوزخ مرجس میکنند و مجمع و منفرد دوزخ  
نورده بود و معیار امور در رازخ سفاهم نورده و بعضی عبادی  
قوای بنایت سه اصول و چهار فروع و دوزخ مبادی قوای  
حیوانی ده مبادی است که از آن جدول طایفه و پنج باطن و دو  
مبادی حرکت یکی قوت جذبت و دیگر قوت دفع مجمع نورده  
باشد پس مردم مادام که در سجده و ایستادن است بر تائید آن  
نورده کار آن علوی و این نورده کار کران سفی از این منزل  
بر بگذرد و لا محاله که تعیشون تموتون و کما توفون  
تعیشون پس چون ازین سجده برسد او را مالک بارزانی  
نورده که از آثار خلق یک ازین دو نورده چنان که گفته آمد  
با و پوسه باشد معتدب دار و علیها تسعة عشر مکرر مواضع  
مستقیم و آن حدیض طایفه مستقیما تا بقوه و لا یقنعوا  
السجل ففرق یکم قن سببیه بکده و نورده و اب  
که در قیامت با داسم رسد و ازین نورده تر نانیه خلاص باید  
خبر الله مثلاً رجلاً فیه شرکاء متساکون و حرا

سالم



و بعضی بگویند و بعضی بگویند و بعضی بگویند و بعضی بگویند  
 و شیر از نقصان عقل از بهاری و خمر از اندوه و چون الی این  
 کمال است و این است که اینها را برده اند و اینها را برده اند  
 انفع بود و لا یعکس مثل الجنة التي وعد المتقون فيها  
 انهار من ثیاب غیر اسین و انهار من لبن لم یغیر طعمه  
 و انهار من خمر لذة لکثاربین و انهار من عسل صفی  
 و لهم فیها من کل الثمرات اما غرات بهت در نظر اهل  
 منت به نماید زیرا که اینها حق باطل است و باطل است و باطل است  
 و در روز با زوایا و اینها را در جیم و عین و فطران و مهل و ملک  
 اما مثال فیضها و ما یعلمها الا العالمون **فصل هفتم**  
 در اثبات نبوت و نبوت و نبوت و نبوت و نبوت و نبوت  
 اولی که در اثبات اولی بود با بقا مردم را و در او داده اند  
 پس از آن پس قدرت بر باول موجود بود و یکدیگر در صورت  
 و مضاعف و عظم و طعم تا بعد از این زنده و خبر داشت عقل  
 علی انسان چیست من الذکر لم یکن شیئا مذکورا و

کامل اینها را  
 انفع بود

و یکدیگر زنده بود و با قوت حرکت و بطش و دلو و دیگر و یکدیگر  
 با قوت تمیز میان نفع و ضرر و بفعل اند و بعد از این قوتها بر  
 نافع و کاره و ضرر و کشت و چون مقام عموکیت با فطرت او  
 می باید که این صفات در مشتق شود بر عکس این ترتیب را  
 که از او نشو و ارادت و احد مطلق که موجب است متفرق و حق  
 نشود و حاکم و در اینج ارادت نماند و چون وجود کامل تابع ارادت  
 و احد مطلق است و تعادله و این یکی به مطابق ارادت و اید و در  
 و صاحب این درجه است در بهشت بود و لهم فیها ما یشاؤون  
 و لدینا مرید و با این سبب خازن بهشت را رضوان خوانند و  
 بدین مقام شرف از تعظیم بهشت لذت نیاید و فیض و انوار من الله  
 اکبر و بعد از آن باید که قدرتش در قدرت او تعالی منتفی نشود  
 تا خود را هیچ قدرت مغایر قدرت او نداند و این مرتبه را توحید  
 و موقوت کل علی الله فهو حسبه ان الله بالغ امره و بعد از این  
 باید که علمش در علم او تعالی منتفی نشود تا خودی خود نباشد و این مقام  
 اهل و عدت اولئک الذین انعم الله علیهم و هم یذکرون

و نبوت و نبوت و نبوت و نبوت و نبوت و نبوت و نبوت و نبوت  
 در اثبات نبوت و نبوت و نبوت و نبوت و نبوت و نبوت و نبوت و نبوت  
 و ارادت که صبا دی است و افاضی که منتفی از صفت مختلف  
 و در اینها را بر سه یک اما اعتبار از آن مختلف که نسبت با عقل  
 خلق پیدا می نماید و خود را در اختیار که نسبت با عالم امر دارد و انوار  
 صورت معقول محسوس کنیم این صورت از آن روی که تصور کرده ایم  
 معلوم شود و با آن عالم بشیم و از آن روی که با حواس کرده ایم  
 ما بشیم و ما بر آن قادر بشیم و از آن روی که با حواس تصور شده  
 مراد است و ما بر آن امر بشیم پس معلوم و مقدر و ما بر آن  
 در این صورت و علم و قدرت و ارادت او تعالی همین حکم دارد پس  
 صفت او را متحد بود بلکه واحد بود و کسی که علم او عالم و قدرت  
 او قادر بر اشیای غیره و در عالم اهل بهشت تعظیم و جلاله  
 در خبر آمده است که گفت الله سمعته الذی سمع فی و یسمع الذی  
 یقر فی اطعن اجعلک مثلی و لیس کشفه شی و پس هر چه را  
 او بدان تعالی گیرد در محل موجود شود یعنی تن و وجودش که بود

مرتبه را تسلیم خواهند و یسئلو تسلیما و بعد از آن باید که در حقیقت  
 در وجود او تعالی منتفی نشود تا خودی خود نباشد و این مقام اهل  
 اولئک الذین انعم الله علیهم و از آن کس که این طریق نبوت  
 و حسب ارادت خود در ارادت و هوای مختلف می افتد  
 کند و لو اتبع الحق اهواءهم لفسدت السموات و الارض من  
 فیهن پس از اینها می خود منیع شود و حیل به هم و اینها را  
 و در خط خداست افند افن اتبع و ضلوا الذین یسخطون الله  
 و هو اول بها و هر سبب تا با عقل سلطانی مراد می کل معلول و مقید گردد  
 و ما را صفت ما یکدیگر با این سبب زن ما و ما را که خواهند و بعد از آن  
 با زوایا در جهت کل در که خدا لا باشد و ان یخذلکم فمن الذی  
 یضرکم من بعد و با زوایا در جهت در که همان من یضی الله قاله  
 یمنکم و ما را در جهت و در که لغت فاولئک یلعنهم الله  
 و یلعنهم الذین یعنونه تا هیچیک انتفاء قدرت و عدم وجود و در اول  
 انتفاء قدرت نامتناهی و علم و اتقوا حسی و در آن که در اول  
 العظیم استبداد این قوم با این صفات و صفات و خبر نامتناهی و حیل کل  
 و منتهی

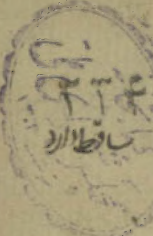


وایستغنی مثال درخت طوبی است درختی که هر چه بنشیند از او درخت  
 کند باز از وی این نهم دفعه واحد بران درخت حاصل شد  
 و در پیش این نهم طوبی نهم و حسن مابین باران حال  
 که نهم این صفت اقتضا نکند که نهم یکی نوعی از نهمی  
 و عذاب است که کند انظلموا الی ظل ذی ثلث شعبلا  
 طلیل ولا یغنی عن الذهب پس بجای درخت طوبی درخت  
 زقوم باشد آنها شجره تخرج من اصل الجحیم طلعهما کانهما  
 الشیاطین طلعه ابتداء وجود نهم است که سبب عذاب درخت  
 و الشیاطین اهل مردیه ان الشیاطین یجری من این  
 آدم مجری الدنم و دروس این شجره ای انقضی پس مبارک  
 نفس بدای این درخت و منشش اصل ما و **فصل نهم**  
 در اثبات بگویند چون دیده بصیرت مؤمن کمال توفیق شود  
 شود ابراهیم و در بر مطامع ملکوت هر دو کون قادر شود و کذا  
 نوی ابراهیم ملکوت السموات و الارض و لیکن بین  
 الوقین وارد آن حضرت عزت که از پرده غیب ظهور میکنند

یک یک ذره از ذرات کائنات خورشید را باطله نور  
 می آید و در آنجا که دلا می باشد که گفته اند هر یک از ذرات  
 صورت از صورت مخلوقات متشکل گشته اند در قصه مردم اند  
 است متشکل لها بشر است و چون تنوع از این نهم نهم  
 اثران عالم حدث که مقتضی از دواج ذات و صورت باشد یک  
 بر وجهی که مقتضی باشد وجود صورت بند پس هر یک از این صورت  
 یکی از حور این است پس این از دواج حاصل کرد و زو جها هم  
 مجبورین و باین سبب که هر چه این برده کدین از دواج  
 و اهل نضا و صورت مقصود است فی الخیام و حکم اند  
 نامحرمان عالم نکند راجه این قوم که بطور عالم ملک از ماده  
 و چنان قوم که بیاطل عالم ملکوت محبت شد و صل بیان  
 است لم یطعمش من انس فیلهم ولا جان باشد پس  
 معاد است این عالم هر نوبت موجب التذاتی بود زیادت  
 از نوبت اول مانده محبوب مفقود که بعد از مهلت طلب  
 شود بکارت و عزایت آن لذت متجدد تر میشود و الله اعلم

**فصل بیستم** در اثبات ثواب و عقاب عدل ائمه  
 جاء بالحسنة فله عشر مثا لها و من جاء بالسيئة  
 فلا يجزيها الا مثله و در موضع دیگر مثل الذین یقفون  
 اموالهم فی سبیل الله کمثل حبة انبتت سبع سنا  
 یل فی کل سنبة مائة حبة و الله یضاعف لمن  
 یشاء اما قومی هستند که از خیر فضل الله یدین الله  
 سنیاتهم حسنات و باز از این نهم که حطت اعمالهم  
 و قومی هستند که از خیر عدل الله من بعمل مثقال ذرة  
 خیر یبره و من بعمل مثقال ذرة شر یمیره و باز  
 این نهم که لا حرم انهم فی الاخرة هم الاخرة و  
 و بعض قومی را یونیکم کفیلین من رحمة و قومی را یستعد  
 بظلم مرتین و قومی را از ثواب نضا عفو لهم و لهم  
 اجر کبریم و قومی را بضا عفو لهم العذاب این تفاوت  
 است تفاوتی است که در حسنات و سیئات است تفاوت قومی  
 که حسنات لا یبر سیئات المقربین و از سبب آدم تا پس  
 تفاوت

تفاوت بسیار و در خبری که ضربی علی یوم الخندق  
 یواز اعمال الثقلین پس بالاء همه ثوابها ثواب  
 ان کما است حکم ان جهاد خودی خود زیان کمال خیر  
 انفسهم و انها که اعمال این ثواب متحد اهل  
 فوز اکثر اند فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قسرة  
 اعین این نهم مالا عین رات و الاذن سمعت  
 و لا خطر علی قلب بشر این از ثواب منزه اند دنیا  
 و آخرت بر مرد خدای حرم است الدنیا حرام علی اهل  
 الاخرة و الاخرة حرام علی اهل الدنیا و هما  
 حرامان علی اهل الله سبحانه ربک رب العزة  
 عما یصفون و السلا علی المرسلین و الحمد لله  
 رب العالمین  
 تمام شد مختصر آغاز و انجم بعون الله و توفیق











۲۲۷



